

معنا، مفهوم و کارکرد فرزند در ایران

مرتضی کریمی^۱، رضا عمانی سامانی^۲، مریم حسینی نیا^۳

تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۳/۱۸ تاریخ تایید: ۱۳۹۴/۶/۲۲

چکیده:

فرزند چه معنا، تعریف و کارکردهایی در جامعه و فرهنگ ایرانی دارد؟ برای پاسخ به این پرسش، ما به افراد ناباروران در جستجوی درمان، زوج‌های تازه ازدواج کرده و افراد مخالف فرزندآوری مراجعه کردیم. از طریق انجام مصاحبه‌های عمیق و با استفاده از روش گراند تئوری، تلاش کردیم تا پاسخ‌ها را کدگذاری کرده و در قالب مقوله‌ها و گزاره‌های مفهومی در آوریم. مهمترین یافته‌ها، حاکی از آن است که ایران یک جامعه فرزندخواه بوده و افراد نابارور یا افرادی که به هر دلیلی فرزند ندارند به شدت تحت فشار از سوی جامعه هستند. این مساله باعث می‌شود تا بسیاری از زوج‌های تازه ازدواج کرده تلاش کنند تا در پی کسب تایید اجتماعی «مثل بقیه» شوند. کارکردها و معنی کودک را می‌توان در سه دسته اصلی جای داد؛ یکم، فرزند به عنوان معنای زندگی (پرکننده صحنه زندگی، پرکننده تنهایی، از بین برنده یکنواختی، طعم و انگیزه زندگی). دوم، فرزند چیزی برای پیوند با زندگی و توسعه فردی (ظرفی برای خرج کردن عاطفه، احساس مالکیت، تعلق و تکمیل کننده زندگی، تداوم من، در غیاب من، آرزوی خلق و بزرگ کردن) سوم، فرزند به عنوان انسجام بخش روایت خود در پیوند با دیگری (هویت بزرگسالی و هویت جنسی و خانوادگی). بنابراین فرزند یک موجودیت صرفاً فیزیکی نیست و به عنوان یک موجودیت فرهنگی، معنابخش به زندگی و حتی مرگ افراد بوده و نقش بسیاری در برساخت هویت شخصی و کسب هویت‌هایی همچون هویت جنسی و هویت بزرگسالی دارد.

واژگان کلیدی: معنا و کارکرد فرزند، دوران کودکی، ناباروری، مادری و پدری، مرگ، نامیرایی و گسترش خود.

۱- دانشجوی دکتری انسان‌شناسی دانشگاه تهران، پژوهشگاه رویان، پژوهشکده زیست‌شناسی و علوم پزشکی تولید مثل جهاد دانشگاهی، مرکز تحقیقات اپیدمیولوژی باروری، گروه اپیدمیولوژی و سلامت باروری، تهران، ایران. Morteazarimi7@gmail.com

۲- دکترای عمومی، دانشجوی دکترای اخلاق پزشکی، پژوهشگاه رویان، پژوهشکده زیست‌شناسی و علوم پزشکی تولید مثل جهاد دانشگاهی، مرکز تحقیقات اپیدمیولوژی باروری، گروه اپیدمیولوژی و سلامت باروری، تهران، ایران. samani@royaninstitute.org

۳- کارشناس ارشد پژوهش جامعه‌شناسی دانشگاه الزهرا. hoseininia.m@gmail.com

مقدمه

با پیشرفت بهداشت عمومی، کاهش مرگ و میر و افزایش جمعیت، و بنابراین پیدایش وسایل پیشگیری از بارداری، کیفیت روابط میان زوجین و معنا و کارکرد فرزند تغییر کرد. برای نخستین بار، روابط جنسی بر پایه لذت جنسی، و نه لزوماً فرزندآوری برقرار شد. در گذشته کمتر کسی درباره جنسیت سخن می‌گفت، یا سخن گفتن در این باره محدود به مراجع خاصی همچون بزرگان حکومتی یا دینی بود. اما رفته رفته صحبت در این خصوص تبدیل به امری روزمره شد و جنسیت، از حاشیه به متن زندگی اجتماعی آمد. امروزه در بسیاری از فیلم‌ها، فضاهای مجازی، تلویزیون، انجمن‌ها و بسیاری از فضاهای عمومی در این خصوص صحبت و تبادل نظر می‌شود (ویکس، ۲۰۱۰: ۱-۲).

اتفاق بعدی در حوزه روابط خانوادگی، جدا شدن روابط جنسی از تولید مثل بود که تحت تاثیر پیشرفت وسایل کمک باروری^۱ به وجود آمد. تلاش‌های فراوانی در حوزه پزشکی صورت گرفت تا افراد نابارور «سرمایه جسمانی»^۲ خود (راسل، ۲۰۰۰: ۲۱-۲۳)، یعنی توان بارداری‌یشان را به دست آورند. اولین کودک آی‌وی‌اف^۳ در سال ۱۹۷۸ در انگلستان به دنیا آمد. پس از آن و طی سه دهه وسایل کمک باروری پیشرفت چشمگیری داشت که منجر به واکنش‌های مختلف اجتماعی، قانونی و اخلاقی شد (اینهورن، ۲۰۰۸: ۱۷۸).

نمونه بارز این پیشرفت، فرزندآوری به کمک انواع یاخته‌های جنسی اهدایی، همچون تخمک، اسپرم، اهدای جنین و رحم جایگزین بود. علیرغم تفاوت روش‌های مختلف درمان ناباروری، همگی در یک چیز مشترک بودند؛ جدا کردن روابط جنسی از تولید مثل. این امر به معنای انجام مداخلات خارجی و تغییر باورهای سنتی در مورد شکل‌گیری خانواده و عرفی کردن معنای آن بود. فقدان رابطه ژنتیک با یک یا هر دو والد، و نقش آفرینی «نفر سوم»^۴ به عنوان اهداکننده یاخته جنسی یا دارنده رحم جایگزین، منجر به امکان وجود پنج والد به شکل بالقوه شد؛ اهداکننده تخمک، اهداکننده اسپرم (یا اهداکنندگان جنین)، در اختیار گذارنده رحم، و پدر و مادر اجتماعی یا سرپرست فرزند (گولومبوک، ۱۳۸۴: ۱۷۱). بدین ترتیب، فرزندآوری دیگر شامل طی کردن همه موارد سنتی، از جمله برقراری ارتباط جنسی، حاملگی و به دنیا آوردن فرزند نمی‌شد. میشل فوکو در کتاب تاریخ جنسیت، پیوند میان مسایل مربوط به بدن و

1- ARTs: assisted reproductive technologies

2- physical capital

۳- in vitro fertilization: جدا کردن تخمک زن از تخمدان و بارور کردن آن با نطفه مرد و برگردان آن به شکم زن. مخفف آن که در بین پزشکان و مردم رایجتر است IVF است.

4- third party

جنسیت با مساله باروری و جمعیت در قرن هجده و نوزده را نشان داد (دریفوس و رابینو، ۱۳۷۹: ۲۹۱-۲۹۵). پیوندی که نه تنها معنا و کارکرد فرزند را در همه جوامع دست خوش تغییر کرد، بلکه معنا و مفهوم والدی، بزرگسالی، مرد یا زن بودن و... را تغییر داد. فارغ از اتفاقاتی که در دنیای غرب افتاد، در جوامع فرزندخواه^۱، هنوز هم می‌توان ارتباط جانانه‌ای میان هویت شخصی، جنسی و هویت بزرگسالی افراد و فرزندآوری مشاهده کرد. به عنوان مثال، مارسیا اینهورن^۲ معتقد است ازدواج نزد مسلمانان یک پدیده جهانشمول است و افراد بزرگسال به محض آنکه استطاعت زیستی و مالی پیدا کردند می‌بایست تشکیل خانواده دهند. از نظر وی، ناباروری، سدی است که مانع طی کردن مسیر هنجار بزرگسالی می‌شود. افراد نابارور و به ویژه زنان نابارور با مقایسه «خود نابارور» شان با «دیگران بارور»، در موقعیتی خارج از «جمعیت باروران»، یعنی جمعیت افراد هنجار، قرار می‌گیرند. این مساله، احساس و همچنین پذیرش اینکه آنها از دیگران کمتر، یا ناقص هستند را به همراه می‌آورد (اینهورن، ۱۹۹۶: ۲۳۹).

کاترین ریزمن^۳ معتقد است در هند نیز، هویت بزرگسالی به شکل یک هنجار پیرامون مادری سازمان می‌یابد. اگرچه شرایط مدرن اختیارات مادری را تغییر داده است، اما با این وجود، ازدواج‌های سنتی هنوز هم شکل تعیین‌کننده ازدواج هستند (اینهورن و دیگران، ۲۰۰۲: ۱۶۵). مریم رفعت جاه معتقد است در ایران، زنان غیر شاغل، با تحصیلات پایین، که سرمایه مادی، اجتماعی و آگاهی کمی دارند، زنانی هستند که دنیای آنان محدود است به خانه‌شان و هویت فردی و اجتماعی آنها وابسته است به هویت پدری، شوهر یا فرزندانشان. وی اضافه می‌کند که حتی زنان تحصیل کرده و شاغل برای نقش مادری اهمیت خاصی قایل هستند (ساروخانی و رفعت جاه، ۱۳۸۶: ۲۱۳-۲۳۷).

ناباروری امروزه بیش از ۱۵٪ زوج‌های در سنین باروری را تحت تاثیر قرار داده است. (اینهورن، ۲۰۰۸: ۱۷۹). در ایران این آمار بالای ۲۰٪ گزارش شده است. (محمد) بنابراین نسل جدیدی از فرزندان در حال شکل‌گیری است که از طریق وسایل کمک باروری به دنیا می‌آیند. در هیچ کجای دنیا گسترش تکنولوژی‌های جدید کمک باروری به اندازه ۲۲ کشور اسلامی در خاورمیانه نبوده است (اینهورن، دیگران، ۲۰۰۲: ۲۶۳). در سال ۲۰۰۸ آمار مراکز درمان ناباروری در ایران ۵۰ مرکز اعلام شده است که ومنتزل و اینهورن از این اتفاق با عنوان «انقلاب وسایل کمک باروری ایرانیان» یاد کرده‌اند (وونتزل و اینهورن، ۲۰۰۸: ۲۱). در اینجا این پرسش

1- prenatalism societies

2- Marcia Inhorn

3- Catherine Kohler Riessman

به وجود می‌آید که چرا بسیاری از ایرانیان، علی‌رغم افزایش جمعیت، و مشکلات عدیده اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، همچنان خواهان فرزندآوری هستند. در این مقاله که مستند به پژوهشی است که با استفاده از روش کیفی گراند تئوری صورت پذیرفته، معانی و کارکره‌هایی که افراد درگیر با ناباروری و زوج‌های در شرف ازدواج برای فرزند قایل بوند تحلیل شده است.

تغییر نقش‌های خانوادگی و تاریخ شکل‌گیری کودکی

در گذشته و در خانواده‌های گسترده، پسر پس از ازدواج نیز کانون خانواده را ترک نمی‌کرد. به علاوه، پدر و مادر و گاهی خواهر از کار افتاده و سالخورده نیز به این حلقه می‌پیوستند (روح الامینی، ۱۳۷۷: ۱۶۱). خانواده‌های پدرسالار، رفته رفته جای خود را به خانواده‌های هسته‌ای دادند. این خانواده‌ها گروهی از افراد بودند که با رشته‌های عاطفی نزدیک پیوند یافته، به میزان زیادی از خلوت خصوصی خانگی برخوردار بوده، و تمام توجه خود را به پرورش کودکان معطوف می‌ساختند. در گذشته خانه یک واحد تولیدی تلقی می‌شد و محل کار و نیز زندگی عاطفی خانه بود. در قرون اخیر، مردم خانه را به منظور «رفتن به دنبال کار» ترک کردند. آرمان‌های عشق رمانتیک در همان زمانی پدیدار شد که ازدواج اساس اقتصادی‌اش را از دست داد و دیگر یک «وظیفه» نبود (گیدنز، ۱۳۷۶: ۴۳۱ و ۴۳۰). اقتدار بی‌چون و چرای پدر در خانواده گسترده ناشی از مالکیت او در تولید بود. اما در دوران جدید، مرد دیگر مالک محل تولید نبود. همچنین پدر اقتدار سنتی آموزش حرفه‌ای به فرزندان را از دست داد. پرداخت دستمزدها نیز نقدی شد و فرزند یا زن ضمن آنکه می‌توانستند درآمد مستقل داشته باشند. بدین ترتیب بود که اقتدار ارباب خانواده زیر سوال رفت (اعزاز، ۱۳۸۰: صفحه ۱۲۶-۱۲۸).

در گذشته افراد نه طبق میل، بلکه به عنوان نتیجه روابط جنسی صاحب فرزند می‌شدند. امکان نگهداری از نوزاد وابسته به اتفاقات طبیعی، بیماری‌ها و قحطی بود و درصد بسیار پائین‌تری از کودکان زنده می‌ماندند. برخی معتقدند والدین نوعی مکانیسم دفاعی در برابر مرگ فرزندان به وجود می‌آوردند. آنها با فرزندان روابط سرد و فاصله‌دار برقرار می‌کردند تا در برابر مرگ ناگهانی آنها ضربه کمتری بخورند. فیلیپ آریس معتقد است که مفهوم «کودکی» در جوامع قرون میانه وجود نداشت. این البته به این معنا نیست که کودکان نادیده گرفته شده، رها شده یا کوچک شمرده می‌شدند، بلکه تفکیک دقیقی میان بزرگسالی و کودکی وجود نداشت (اریس، ۱۹۶۲: ۱۲۹). همواره گمان بر این بود که کودک بزرگسالی است با اندام‌های کوچکتر و قوای بدنی کمتر. به عبارت دیگر کودکان را مینیاتور بزرگسالان یا «بزرگسالان صغیر» (برناردز، ۱۳۸۸: ۱۹۰) می‌دانستند.

در گذشته همچنین افراد در جماعت^۱ و فضای عمومی^۲ زندگی می‌کردند. البته جماعت به معنای جمعیت ناشناخته و عظیم شهرهای پرجمعیت ما نبود. بلکه عبارت بود از اجتماع همسایگان، زن‌ها و کودکان بی‌شمار، ولی نه ناشناس. همه افراد بیرون از خانه و در اماکن عمومی، میدان‌ها، بازارها و... بودند. خانواده و فرد منزوی به مرور زمان شکل گرفت (اعزازی، ۱۳۸۰: ۱۳۳). خانواده یک جامعه انحصاری شد که اعضای آن از ماندن در خانه خوشحال بوده و از یادآوری آن لذت می‌بردند. خانواده مدرن می‌خواست فرد را در مقابل انزوای اخلاقی، جغرافیایی (جدایی محل کار از خانه) و انزوای اجتماعی (فردی شدن) حفاظت کند (اریس، ۱۹۶۲: ۴۰۵). در این خانواده‌های جدید، زن و شوهر نسبت به مسایل زندگی یکدیگر، بهداشت، مراقبت، تربیت و رفتار کودکان توجه و علاقه نشان دادند. به عبارت دقیق‌تر کودک تبدیل به جزو ضروری زندگی خانوادگی شد و اعضای خانواده در مورد تربیت و آینده او صحبت می‌کردند (اریس، ۱۹۶۲: ۴۰۶ و ۴۰۷). بدین ترتیب رابطه والدین و فرزند از مرحله کودک‌کشی، که جهت ایجاد تعادل در جمعیت و مواد غذایی صورت می‌پذیرفت و تا قرن ۴ میلادی امری رایج بود، به کودک‌سالاری رسید (اعزازی، ۱۳۸۰: ۱۳۴ و ۱۳۵).

خانواده‌ها در دوره جدید، بیشتر کارکرد عاطفی و روانی داشت تا اقتصادی. سوزان گولومبوک معتقد است اگرچه در گذشته تصور می‌شد که زنان برای داشتن فرزند تمایلی ذاتی، یعنی گزینه مادری^۳ دارند، اما امروزه معلوم شده است که زنان انگیزه‌های مختلفی برای مادر شدن دارند: ۱- موقعیت بزرگسالی و هویت اجتماعی (نیاز به پذیرش به عنوان یک عضو مسئول و بالغ بزرگسال جامعه) ۲- پیوندهای گروه اولیه و عواطف (نیاز به ابراز و دریافت عواطف و دستیابی به صمیمیت با شخص دیگر) ۳- برانگیختگی و نشاط (علاقه بیشتر به زندگی) ۴- گسترش خود^۴ (نیاز به احساس تداوم بعد از مرگ همچنین نیاز به رشد در زمان حال و تجربه‌های یادگیری که به معنی زندگی می‌افزایند) (گولومبوک، ۱۳۸۴: ۱۵۵). بنابراین انگیزه‌های فرزندآوری فقط محدود به یک مکانیسم فیزیولوژیک نیست. بادینتر^۵ (۱۹۸۱) معتقد است عمل زیستی و آبستنی پایه‌های زیستی دارند، اما این امر را نباید وجه غالب آن به حساب آورد. اگر تولیدمثل فقط جنبه زیستی داشت، همه زنان و همسران‌شان از اولین سال‌ها تا زمان یائسگی می‌باید در حال زاد و ولد و پرورش فرزندان‌شان باشند. در این زمینه نه کشش‌های صرفاً زیستی، که فشارهایی اجتماعی در کار است. بوسفیلد^۶ می‌گوید که تولید مثل تابعی از

1- crowd

2- public

3- Maternal Instinct

4- expansion of the self

5- Badinter

6- Busfield

فرهنگ و ایدئولوژی است. افراد مجبور نیستند که توضیح دهند چرا بچه‌دار شده‌اند، اما برعکس آن صادق نیست. زوج‌های بدون فرزند برای دفاع از خویش باید نوعی جهان‌بینی بدیل بسازند که بچه نداشتن آنان را توجیه کند (برناردز، ۱۳۸۸: ۲۷۲ و ۲۷۳). در قسمت بعد به شکل مبسوط‌تری به دلایل و انگیزه‌های فرهنگی و اجتماعی فرزندآوری می‌پردازیم. فرزندخواهی، کارکردهای فرزند

به مدت چهار دهه شاهد تبلیغ سیاست‌های کاهش باروری در ایران بودیم. این بدان معناست که ایران دارای نرخ و جمعیت بالای باروری بوده و هست. اما چرا مردم علی‌رغم این مساله، و به رغم گران بودن درمان ناباروری و دردهای آن در ایران علاقه‌مند به فرزندآوری از هر طریقی هستند؟ ماریسا اینهورن تحقیقات دقیقی در کشور مصر، که مشابهت‌های فرهنگی زیادی با ایران دارد انجام داده است. وی همچنین تقسیم‌بندی جامع‌ای از انگیزه‌های فرزندآوری کرده که تا حدود زیادی مرود استفاده ما نیز قرار گرفته است:

۱- دلایل روانی اجتماعی

۱-۱- داغ ننگ، شبیه دیگران بودن، هنجار بودن

هر شخصی که میان دو هویتش، یعنی آنچه هست و آنچه خود یا دیگران انتظار دارند باشد، فاصله وجود داشته باشد داغ خورده است (اسمیت، ۲۰۰۶: ۸۵). گافمن داغ را به دو گونه اصلی تقسیم می‌کند. در نوع داغ بی‌اعتباری، کنشگر فرض می‌کند که تفاوت‌ها توسط تماشاگران (دیگران) دانسته شده و بر آنها روشن است (مانند کسی که یک پا ندارد). بنابراین تلاش می‌کند تا به مدیریت تنش بپردازد. اما در داغ احتمال بی‌اعتباری، تماشاگران نه از داغ خبر دارند و نه تصورش را می‌کنند (مانند کسی که تجربه ناخوشایندی مثل همجنس‌بازی در گذشته داشته). بنابراین مساله اصلی مدیریت اطلاعات است تا اینکه مشکل همچنان از دید تماشاگران پنهان باقی بماند (اسمیت، ۲۰۰۶: ۸۶). چنانکه پیش از این گفتیم ناباروری در جوامع فرزندخواه، یک داغ و نقص محسوب می‌شود. جان ویکس^۱ معتقد است دلیل اصلی فرزندآوری تایید اجتماعی است. وقتی جامعه‌ای والدگری را در صدر نقش‌های اجتماعی می‌نشانند، افراد را به موجب رفتن به سوی ارزشمندترین کالای خود تشویق می‌کند. این فرزندآوری است که یک زن را زن و یک مرد را مرد می‌کند. در مصر، مادری عنصر «کامل کننده» زن به شمار می‌آید (اینهورن، ۱۹۹۶: ۲۴۰). هویت مردانگی نیز از طریق توانایی جنسی و بارور کردن زن به مرد اعطا می‌شود. در واقع، در جامعه مردسالار، فرزند اثبات کننده

مهمترین نقش اجتماعی وی، یعنی مردانیت است (اینهورن، ۱۹۹۶: ۲۴۰ و ماسیا-لیس، ۲۰۱۱: ۳۰۷).

اعظم ذاکر مشفق معتقد است در ایران افراد قادرند تنها یک سال بعد از ازدواج ناباروری را پنهان کنند. بنابراین ما شاهد طی شدن فرایند داغ ننگ، از احتمال بی‌اعتباری، به داغ بی‌اعتباری در سال‌های بعدی پس از ازدواج هستیم (ذاکر مشفق، ۱۳۸۷: ۸۶ و ۸۷). زنان مصاحبه کننده با ذاکر مشفق تلاش داشته‌اند به شکل مخفیانه آنچه که به عنوان مبنای عینی نقصشان محسوب می‌شود را با درمان ناباروری از بین ببرند (ذاکر مشفق، ۱۳۸۷: ۸۹). زنان برای نشان دادن تصویر آرمانی مادری، سعی می‌کنند با پنهان نگه داشتن واقعیت درمان خود از چشم حضار، محصول نهایی کار خود، یعنی فرزند را نمایش دهند.

۱-۲- نامیرایی و گسترش خود^۱

نخستین کتابی که از تمدن‌های قدیمی به دست ما رسیده است کتاب مردگان مصر و نخستین افسانه، افسانه گیل گمش است (صنعتی، ۱۳۸۴: ۲). در ادیان مختلف نیز درباره مرگ رهنمودهای فراوانی وجود دارد. مالینفسکی، حتی سر منشأ بسیاری از دین‌های اولیه را تنش عاطفی ناشی از واقعیت مرگ می‌داند (همیلتون، ۱۳۸۱: ۸۷). چایلد استر جاودانگی تجربی (خلسه، وجد...)، جاودانگی فرهنگی (قربانی شدن فرد در راه یک خیر عمومی، خاک، میهن...) و جاودانگی دینی (جاودانگی در یک ارزش یا اعتقاد) را انواع مختلف تلاش انسان برای نیل به جاودانگی می‌داند. البته ساده‌ترین شکل جاودانگی، چهارمین نوع، یعنی جاودانگی نیایی است. این نوع از جاودانگی تلاش برای تفوق بر مرگ زیست‌شناختی از طریق مرتبط کردن خود با یک زنجیره بیولوژیک و مستمر از والدین و فرزندان است (چایلدستر، ۱۳۸۰: ۴۴).

برخی همچون ارنست بکر، فرزندآوری را با مقوله انکار مرگ، میل به قهرمان شدن و نامیرایی پیوند زده‌اند. بکر معتقد است که انسان به مرگ خود آگاه است. وجود ما همواره در سایه این دانش قرار دارد که ما رشد خواهیم کرد، ثمر خواهیم داد، و به ناگزیر فسرده شده و خواهیم مرد (هاردی بیک، ۲۰۱۲: ۴۱۵-۴۱۷). بکر معتقد است انسان‌ها تلاش می‌کنند تا ترسشان از مرگ را در حالت ناخودآگاه قرار دهند. نخستین مکانیسم دفاعی محافظت خود در مقابل وحشت از مرگ «دروغ حیاتی شخصیت» است. این دروغ حس امنیت هستی‌شناختی، احساس با ارزش بودن، معناداری و قدرت ایجاد کرده و بر بیچارگی، پوچی و یاس انسان در مواجهه با جراحی میرایی سرپوش می‌گذارد (هاردی بیک، ۲۰۱۲: ۴۲۰).

اما افراد بیش از آنکه از مرگ بترسند، از این می‌ترسند که بی‌اهمیت تلقی شده و بمیرند. آنها می‌خواهند با مشارکت در چیزی مهم و ماندگار، اثری بعد از مرگ خود در جهان باقی بگذارند، اثری همچون ساختن مقبره، کلیسا یا یک آسمان خراش و یک اثر هنری جاودانه. فرزند هم یکی از همین راه‌هاست (هاردی بیک، ۲۰۱۲: ۴۲۱). بنابراین فرزندخواهی عمیقا به «ترس از مرگ» مرتبط است. این‌هون می‌گوید اگر چه بیشتر افرادی که در مصر زندگی می‌کنند مذهبی هستند، و معتقد به اینکه زمان و شرایط مردن آنها از پیش در برنامه خدا مشخص شده است، اما آنها از مرگ و محو شدن خاطراتشان در زندگی می‌ترسند (این‌هون، ۱۹۹۶: ۲۴۳). فرزند خاطره‌نهایی از یک فرد بر روی زمین و بقا در این هستی است. این‌هون می‌گوید برای افراد شهرنشین فقیر، که از دارایی‌هایی که افراد در طبقات اجتماعی بالاتر از آن برخوردارند محرومند، فرزندان، بسط خود اولیه^۱ آنها هستند. فرزندان نام و خاطرات والدین‌شان را به نسل‌های بعدی منتقل می‌کنند. مصری‌ها می‌گویند «با فرزند، شما احساس می‌کنید چیزی هستید، برای چیزی زندگی می‌کنید و چیزی به این جهان می‌آورد» (این‌هون، ۱۹۹۶: ۲۴۴). روابط نزدیک خونی، یک نوید سمبلیک از تداوم و استمرار را که احساس نامیرایی سمبلیک ایجاد می‌کند، پیش روی فرد می‌گذارد. این وعده سمبلیک نامیرایی ممکن است باعث ایجاد یک چهارچوب برای تولید مثل فیزیولوژیک از طریق روابط نزدیک خاص شود. این چهارچوب افراد را قادر می‌سازد تا از طریق خلف‌شان به زندگی خود ادامه دهند. به عبارت ساده‌تر، روابط نزدیک باعث می‌شوند که فرد یک موجودیت سمبولیک بزرگتر، که محدودیت‌های بدن شخصی‌اش را استعلا داده احساس کند. این موجودیت بزرگتر، قابلیت و مرزهای فرد را از بدن فرد فراتر برده و گسترش می‌دهد (لمبرت و دیگران، ۲۰۱۳: ۱۴۱۹).

۱-۳- کیفیت زندگی، تعلق و معنا

ویکتور فرانکل و کلینجر معتقدند که انسان ناگزیر از یافتن معناست و ذهن انسان تاب تحمل زندگی بی‌معنا را ندارد. روابط اجتماعی، به ویژه در گروه‌های اجتماعی، و از همه مهمتر روابط صمیمی و نزدیک، عمیقا با معنا ارتباط دارند. بنابراین، انسان‌ها برای برقراری روابط اجتماعی نیاز به استفاده از پتانسیل زیستی خود دارند. بامیستر^۲ معتقد است عطش به تعلق داشتن قسمتی از روان انسانی بوده و از آن ناگسستگی است. تعلق داشتن می‌تواند زندگی را سرشار از معنا کرده و ضمن ایجاد ثبات و احساس ارزشمند بودن، به فرد کمک کند تا یک هویت اجتماعی مشترک بسازد (لمبرت و دیگران، ۲۰۱۳: ۱۴۱۹). در واقع این احساس تعلق داشتن

1- primary self-extension
2- Baumeister

است که منشا شناخت خود بوده و فرد را به جمع و جامعه پیوند زده و حتی نقطه پیوند فرد و محیط پیرامونش است (می، ۲۰۱۱: ۳۶۸). از بین همه روابط نزدیک و صمیمی، اما فرزندان استثنا هستند. از نظر پل تنگرن^۱ عشق به فرزند آنقدر واضح است که در کتاب مقدس، یکی از ده فرمان خدا امر به فرزندان در مورد احترام به والدین است^۲ اما عشق والدین به فرزندان آنقدر واضح است که حتی نیازی به تذکر نیست. در حالی که انسان‌ها حتی معشوق خود را انتخاب می‌کنند اما کسی نمی‌تواند از بین فرزندان یکی را انتخاب کند یا حتی قاضی یا پزشک معالج فرزندش باشد، چرا که داشتن «فاصله از موضوع» برای انتخاب یا قضاوت امری ضروری است. این بی‌فاصله‌گی روی دیگر تعلق شدید میان والد و فرزند است (تنگرن، ۱۹۹۵)

اینپهورن معتقد است فرزندان در مصر لذت، شیرینی و خوشی فراوان به زندگی و خانه می‌آورند. مصری‌ها فرزندان را «مزه، صدا، نور و بوی زندگی» می‌دانند. بی‌فرزندی، یک شرایط «تهی، خسته‌کننده و بی‌معنا» است. آنها زندگی بدون فرزند را به «غذای جوشانده شده بدون نمک و پیاز» تشبیه می‌کنند. برای مردان، بازگشت به خانه پس از یک روز دشوار کاری، و دیدن فرزندان یکی از بهترین خوشی‌های زندگی است، چیزی که به کار کردن مرد معنا می‌دهد. وقتی که شوهر در خانه نیست، در ساعات تنهایی، فرزندان همه چیز زنان هستند. در مصر داشتن فرزند بالغ مساوی رسیدن والد به نقطه کمال زندگی محسوب می‌شود. آنها همچنین در سنین بالا، به فرزندان خود همچون همراه و رفیق نگاه می‌کنند. دختران همچون خواهران برای مادر در نظر گرفته می‌شوند، و پسران شبیه برادران برای پدر هستند (اینپهورن، ۱۹۹۶: ۲۴۵).

۲- دلایل جاعوی-ساختاری

ناباروری می‌تواند یک تهدید برای ساختارهای اجتماعی باشد. وقتی که اعضا به شکل فردی در امر فرزندآوری ناتوانند تولید مثل اجتماعی در خطر قرار می‌گیرد. دلایل اجتماعی تمایل به فرزندآوری را می‌توان به سه دسته تقسیم کرد: (۱) امنیت اجتماعی (۲) خواست قدرت (۳) تمایل به بقای اجتماعی.

۲-۱- خواست امنیت اجتماعی

کارستن^۳ خویشاوندی را «حوزه‌ای از زندگی که افراد در آن احساسات، انرژی آفریننده و تخیلات و تصورات جدیدشان را سرمایه‌گذاری می‌کنند» تعریف کرده است (ماسن، ۲۰۰۸: ۳۲). فرزند یک سرمایه‌گذاری عاطفی برای آینده و «دارایی» به شمار می‌آید. اینپهورن معتقد است در مصر، با توجه

1- Paul Tongeren

2- honour your father and your mother

3- Carsten

به کمبود کلی برنامه‌های دولت برای بیمه سلامت و برخورداری‌های بازنشستگی، بسیاری از افراد مسن افرادی نیازمند محسوب می‌شوند، که بر فرزندان‌شان از نظر اقتصادی تکیه می‌کنند (اینهورن، ۱۹۹۶: ۲۴۸). اعظم ذاکر مشفق نیز معتقد است بیشتر زنان خانه‌دار به این موضوع فکر کرده و حدود یک سوم از این زنان نقش فرزند را «عصای پیری» می‌دانسته‌اند. زنان وقتی که شاغل هستند، نسبت به آینده خود مطمئن‌تر بوده و به کسی که بخواهد به عنوان دستگیر آنها در زندگی آینده‌شان نقش بازی کند، احتیاج کمتری دارند. بنابراین اشتغال می‌تواند در نگرش زنان به نقش فرزند تاثیر داشته باشد و انگیزه درمان ناباروری را در آنان تغییر دهد. وی همچنین معتقد است زنان شاغل بیشتر به فرزند به عنوان مایه شادی و نشاط و دلگرمی در زندگی و عاملی برای جلوگیری از طلاق می‌نگرند (ذاکر مشفق، ۱۳۸۷: ۱۲۱).

۲-۲- قدرت اجتماعی

زنان، به ویژه زنان خانه دار، در جامعه ایران از قدرت اجتماعی بالایی برخوردار نبوده و عموماً از نظر اقتصادی وابسته به شوهرانشان هستند. قدرت اجتماعی مرد ناشی از تفاوت‌گذاری جنسیتی در خانه و مدارس است. اعزازی معتقد است الگوهای آموزشی و جامعه‌پذیری در ایران به شکلی است که دختران را به شکل «زن-مادر» تربیت کرده و آنان را افرادی با شخصیت‌های عاطفی، منفعل، و در انتظار حامی بار می‌آورد (اعزازی، ۱۳۸۰: ۱۹۴ و ۱۹۵).

در ایران و همچنین در مصر مردان از قدرت بیشتری در امر ازدواج و نیز طلاق برخوردارند. ذاکر مشفق مشاهده کرده است که حدود ۷۵٪ مشارکت کنندگان همسراری را وظیفه زن می‌دانسته و معتقد بودند زن می‌بایست به امور جنسی و فراهم کردن راحتی شوهر توجه داشته و وظیفه‌اش را در این زمینه به خوبی انجام دهد (ذاکر مشفق، ۱۳۸۷: ۹۴). همچنین در ایران و مصر حق طلاق با مردان است. برای زنان، داشتن فرزند برخورداری از مقداری امنیت در شرایط متزلزل موجود به شمار می‌آید. اینهورن می‌گوید مصری‌ها اعتقاد دارند فرزند «مرد را نسبت به زنش متعهد نگه داشته- و مانع طلاق یا چند همسری می‌شود» (اینهورن، ۱۹۹۶: ۲۵۳). در مصر، فرزندان منبع اصلی قدرت برای زنان فقیر هستند. فرزندان اهرمی تعیین‌کننده در اختلافات میان زنان، همسرانشان، و زن-برادرها یا جاری‌ها هستند (اینهورن، ۱۹۹۶: ۲۵۱).

۲-۳- بقای اجتماعی

بررسی تبار و شجره بسیار اهمیت دارد. این موضوع را می‌توان از علاقه افرادی که نمی‌دانند پدر و مادرشان کیست متوجه شد. شجره‌نامه به افراد کمک می‌کند تا از مختصات زمانی و مکانی مشخص و محدودی برخوردار بوده و در زمان و مکان لایتناهی غرق یا رها نشود. این تاریخ

شخصی به افراد امنیت هستی‌شناسانه می‌دهد (کرامر، ۲۰۱۱: ۳۸۰-۳۸۵). شجره‌نامه، فرایند همزمان ساخت خود و جاگیری آن در درون شبکه خویشاوندی را آشکار می‌کند (کرامر، ۲۰۱۱: ۳۸۱). علاوه بر مشخص کردن نسل فرد در میان نسل‌های متعدد، همین احساس تعلق داشتن و ریشه داشتن در نسل‌های قبلی به فرد احساس هویت می‌دهد. فرد خود را در یک شبکه خویشاوندی می‌بیند و احساس می‌کند در گذشته ریشه داشته و در آینده (از طریق فرزندان) ادامه خواهد یافت (کرامر، ۲۰۱۱: ۳۹۱ و ۳۹۲).

شاید برای همین تمایل به ادامه داشتن است که خود زنان بیشترین آزارها را به زنان نابارور می‌رسانند (کریمی، ۲۰۱۱: ۱۵۰). زنان، به جای حمایت از همجنسان خود در جبهه مردان و در مقابل زنان نابارور قرار می‌گیرند، چرا که آنها نیز خواهان تداوم نسل پدری‌شان هستند. این برادر و دیگر خویشان ذکور خانواده هستند که نسلی را که زن به آن متعلق است ادامه می‌دهند. فرزندان ذکور، به دنیا می‌آیند تا نام خانواده را حفظ کرده و به نسل‌های بعدی منتقل کنند (اینهورن، ۱۹۹۶: ۲۵۵).

مساله بعدی، مساله ارث و میراث و انتقال آن به نسل‌های بعدی است. افراد در مصر، فرزندان را محافظانی می‌دانند که از حیف و میل شدن دارایی‌ها و رسیدن آنها به غریبه‌ها جلوگیری می‌کنند. به ویژه مردان می‌خواهند مطمئن شوند که جان کندن آنها می‌ارزیده است (اینهورن، ۱۹۹۶: ۲۵۶). ذاکر مشفق اشاره می‌کند که زنان، داشتن فرزند و ورثه بعد از خود را به عنوان عاملی برای ادامه دادن درمان خود می‌دانسته‌اند. وی همچنین خاطر نشان می‌کند که اشتغال و تحصیلات زنان عاملی است که باعث می‌شود زنان فرزند را به عنوان وارث و برای ابقای نسل بخواهند. به نظر انگلس، با ایجاد مالکیت خصوصی، مردان نیاز به وارثانی به عنوان وسایل نگهداشت و انتقال دارایی خود دارند و این وارثان، فرزندان بیولوژیکی آنان هستند. از آنجا که زنان شاغل و تحصیلکرده همپای مردان در زندگی درآمدی دارند، به داشتن وارث برای حفظ مال و ثروت گرایش پیدا می‌کنند (ذاکر مشفق، ۱۳۸۷: ۱۲۳).

۳- دلایل اقتصادی - سیاسی

از جمله انگیزه‌های مصری‌ها برای بچه‌دار شدن، کمک و تداوم جامعه و همچنین آینده امت اسلامی است. آنها خود را در یک جنگ جمعیتی در مقابل مسیحیت دانسته و فکر می‌کنند که هر چه تعداد جمعیت مسلمانان بیشتر باشد، قدرت آنها بیشتر شده و به پیام حضرت محمد مبنی بر اهمیت چند همسری و بچه‌دار شدن نزدیک ترند. مصری‌ها معتقدند که از آنجا که کثرت اسلامی مسلمانان از سوی پیشوایان دینی و از طرف اسلام سفارش شده است، شکست در رسیدن به این امر انحراف از راه راست دین شمرده می‌شود. بنابراین، از نظر مردم مصر

تنظیم خانواده ریشه در غرب مسیحی داشته و توطئه‌ای برای کاهش تعداد مطلق مسلمانان و نابود کردن قدرت آنها است (اینهورن، ۱۹۹۶: ۲۵۶ و ۲۵۷).

روش پژوهش

این پژوهش با استفاده از روش نظریه‌میدانی^۱ انجام و داده‌های آن از طریق مصاحبه نیمه‌ساختارمند و مصاحبه گروهی^۲ جمع‌آوری شده است. نمونه‌گیری در این تحقیق به شکل هدفمند و در مواقعی با استفاده از روش گلوله برفی انجام شده است. مصاحبه با مراجعین درمان ناباروری در پژوهشگاه رویان و در طول سال ۹۳ جمع‌آوری شده‌اند. در برخی از موارد مصاحبه‌ها در جاهایی که مصاحبه شونده‌ها راحت‌تر بوده‌اند از جمله خانه محقق یا محیط‌های نزدیک به محل کار یا خانه شرکت‌کنندگان انجام شده است. این مصاحبه‌ها با افراد نابارور در جستجوی درمان (۶ زوج)، افرادی که از طریق وسایل کمک باروری دارای فرزند شده و یا در زمان انجام مصاحبه‌ها حامله بودند (۲ زوج)، افرادی که به شکل داوطلبانه از فرزندآوری صرف نظر کرده بودند (۵ زوج)، و زوج‌های جوانی که در صدد تشکیل خانواده بودند (۲ زوج) انجام گرفته است. دو زوج از این زوج‌ها از کشور عراق، یک زوج از کشور لبنان و باقی مشارکت‌کنندگان ایرانی بودند. مصاحبه با مشارکت‌کننده‌ها از گروه‌های مختلف انتخاب شد تا ضمن فهم چگونگی و جهت تغییرات فرهنگی و اجتماعی در خصوص تعریف و کارکرد فرزند در جامعه، امکان مقایسه نسبی بین مفاهیم و مقولات در حین تحقیق فراهم گردد. این امر در حین مصاحبه‌ها کمک بسیاری به فهم مطالب و مقایسه مفاهیم بین گروه‌های مختلف کرد. حتی در برخی موارد داده‌های به دست آمده از یک گروه با گروه‌های دیگر در میان گذاشته شد که این امر باعث توسعه مفاهیم و ملموس شدن بحث برای مشارکت‌کنندگان و نیز محقق شد. در مورد روش گراند تئوری، باید گفت بر خلاف رهیافت قیاسی که فرضیه‌های مبتنی بر نظریه عام را مورد آزمون تجربی قرار می‌دهد، نظریه‌میدانی مبتنی بر استقرای تحلیلی است و محقق کار خود را با مشاهده شروع کرده و سپس الگوها، مضامین یا مقوله‌های عام را پیش می‌نهد (بیبی، ۱۳۸۴: ۵۸۷). عناصر نظریه‌میدانی عبارتند از: مفاهیم^۳، مقولات^۴ و گزاره‌ها^۵ (ذکایی، ۱۳۸۱: ۵۵ و ۵۶). مفاهیم واحدهای اصلی تحلیل را تشکیل می‌دهند. مقولات، به عنوان گروه‌بندی مفاهیم، انتزاعی‌ترند و گزاره‌ها نیز روابط تعمیم‌یافته بین مقولات ناپیوسته و بین این

1- grounded theory

2- focus group

3- concepts

4- categories

5- propositions

مقولات و مفاهیم مربوط به آنها را بیان می‌کنند. در این روش سه نوع کدگذاری آزاد^۱، محوری^۲ و انتخابی^۳ مورد استفاده قرار می‌گیرند. در کدگذاری آزاد اطلاعات حاصل از مصاحبه از طریق تفکیک داده‌ها به بخش‌های مجزا «شکسته» و بر اساس شباهت‌ها و تفاوت‌ها در مقولاتی دیگر «به هم تافته» می‌شوند (اسکات، ۲۰۰۴: ۱۱۴). کدگذاری انتخابی شامل یکپارچه کردن تحلیل به منظور رسیدن به مقولات «هسته‌ای»^۴ یا مفاهیم انتخاب شده محوری هستند (دی، ۲۰۰۴: ۸۵). سرانجام به گزاره‌هایی می‌رسیم که نشانگر روابط «مفهومی» تعمیم‌یافته بین یک مقوله و مفاهیم آن و نیز بین مقولات ناپیوسته هستند. به مرور زمان از دل این مقولات چهل تکه و از خلال عملیات کدگذاری «تصویر» مشخصی برساخته می‌شود و می‌توان شرحی انتزاعی و چکیده از آن را به صورت «خط داستان» ارائه داد (دی، ۲۰۰۴: ۸۶).

ما در این مطالعه مرحله به مرحله طبق دستور العمل‌ها در روش نظریه میدانی پیش رفتیم. در کدگذاری باز، مصاحبه‌ها بعد از پیاده شدن، خط به خط خوانده شده و برچسب‌های مناسب برای مفاهیم انتخاب شد. تعداد این مفاهیم بعد از کدگذاری باز ۳۵ مفهوم بود که در مراحل بعد به دسته بندی‌های کوچکتر تقسیم شد. برای افزایش اعتبار این تحقیق، مضامین به دست آمده از دل مصاحبه‌ها در مراحل مختلف با متخصصین در حوزه نابرووری و زنان در میان گذاشته شده است.

معنا، تعریف و کارکردهای فرزند در فرهنگ ایرانی

داشتن فرزند در ایران با طیفی از مفاهیم گره خورده است که از یک سوی با معانی فردی و وجودی و از سوی دیگر با ساختار اجتماعی و جمعی پیوند دارد. افراد برای تکمیل فرایند هویت فردی خود، و رسیدن به هویت بزرگسالی ناگزیر از ازدواج کردن هستند. اما داشتن یک خانواده کامل و ایده آل، با در کنار هم قرار گرفتن زوجین به تنهایی میسر نمی‌شود، بلکه فرزندآوری نقطه عطفی برای کسب هویت بزرگسالی، مادری یا پدری، و حتی زن یا مرد بودن است. بنابراین افراد، علاوه بر تمایل شخصی، فشار زیادی را از سوی جامعه برای فرزندآوری متحمل می‌شوند. فشاری که تلاش دارد تا آنها را در مسیر «طبیعی» حرکت داده و «مثل بقیه» کند. زنی که با استفاده از وسایل کمک باروری حامله شده؛

1- open
2- axial
3- selective
4- core

«همین خستگی درمان، همین خستگی [ناشی از فشارهای] جامعه، روح رو اذیت می‌کنه... همینکه درگیر هستی که چرا بچه دار نمیشی تو هم مثل دیگران. چرا طبیعی باردار نمیشی و چرا باید بیای اینهمه هزینه کنی. اینهمه وقت بذاری... این بیشتر روحتو اذیت می‌کنه». مشارکت کننده نفر سوم:

«همین الان که اینجا اومدم با اینکه می‌دونم خیلی از اطرافیانم راحت بچه‌دار میشن، بدون هیچ دغدغهای، همون موقعی که می‌خوان. مثلاً من زن داشم... همکلاس بودیم اون یکسال بعد من اقدام کرد و همون موقعی هم که خواست بچه‌دارم شد.» مصاحبه کننده نفر پنجم، نه تنها خود را جدای از افراد جامعه، و تمام افراد انسانی بلکه جدای از همه موجودات زنده می‌پندارد:

«همه موجودات زنده رو که نگاه می‌کنی به هر حال یه... موجودیتی از خودشون می‌خوان بذارن... توی حیوانات هم همین جور، تو درخت‌ها گرده افشانی، چمیدونم تو گل و گیاه، همه جا هست. من فکر می‌کنم به خاطر تکمیل زندگیه و اینکه شما می‌خوای عقب از بقیه نیفتی.» منظور افراد به کار بردن کلمه «زندگی طبیعی» بیشتر همان روال رایج در جامعه یا به عبارت دقیقتر انجام امور مبتنی بر «طبیعت اجتماعی» است. یک زوج نابارور لبنانی:

«زن: اگر بچه دار بشم احساس می‌کنم یه خانم خونه هستم، توی خونه می‌شینم... اون موقع احساس می‌کنم یه زندگی طبیعی مثل بقیه خانم‌ها دارم.»

اگر افراد در «سن اجتماعی» و طبق تقویم فرهنگی مقرر بچه دار نشوند، انتظارات اجتماعی از آنها برآورده نمی‌شود. مرد مصاحبه شونده (زوج) چهارم:

«اگه حساب کنید من نزدیک به ۳۰ و خرده‌ای سالمه. ۱۲ - ۱۰ سال دیگه حساب کنید میشم ۴۵ سال. اون موقع به بچه چه جوری می‌خوایم برسیم... واقعاً دیگه دیر شده.»

با روشن شدن معنا و کارکردهای فرزند، جای خالی فرزند در زندگی افراد نابارور را بهتر درک می‌کنیم. در بخش بعدی به توضیح سه دسته‌بندی از معانی و کارکردهای فرزند از نظر مشارکت‌کنندگان می‌پردازیم؛ معنای زندگی، پیوند با زندگی و توسعه فردی، روایت خود در پیوند با دیگری.

۱- فرزند؛ معنای زندگی

فرزندآوری، که امری طبیعی و خود به خودی به نظر می‌رسد، یکی از عناصر معنای زندگی در فرهنگ ایرانی است. هر فردی برای تولید، حفظ و پشتیبانی از معنای زندگی، استراتژی و تاکتیک‌هایی را ترسیم می‌کند که ممکن است در راه رسیدن به آنها موفق یا ناموفق باشد. ناباروری، عدم موفقیتی است که باعث می‌شود افراد مجبور به بازسازی و بازبینی ویژگی‌های

طبیعی خود شده و اصولی‌ترین تعاریف از خودشان را بازتعریف کنند. در این قسمت به ارتباط میان معنای فرزند و معنای زندگی می‌پردازیم.

۱-۱ فرزند؛ پرکننده صحنه زندگی

زندگی روزمره همچون تأتری تصور می‌شود که صحنه و سن دارد. این صحنه زندگی، می‌بایست به لحاظ زمانی و فضایی پر از اشیا، آدم‌ها و رابطه‌ها باشد تا معنادار، زنده و دارای روح شود. فضاهای خالی، منجر به نوعی خلا معنایی می‌شوند. فرزند یکی از عناصر مهم پرکننده صحنه زندگی در فرهنگ ایرانی محسوب شده و ناباروری خلاء غیر قابل تحملی را ایجاد می‌کند. مصاحبه شونده نفر اول، که مخالف فرزندآوری است، این جای خالی در زندگی‌های سنتی‌تر و ارتباط آن با زمان و فضا در صحنه زندگی را اینگونه شرح داده است؛

«زندگی خیلی شلوغی داریم. من الان سه روزه شوهرمو ندیدم... اگه شهرستان بودی، مثلاً زن از صبح تو خونه‌اس، مرد هم کارمنده و ۲۰ دقیقه راه تا اداره شه. ساعت ۲ میاد. بعد از ظهر تفریحی نداره و کار دیگه‌ای ندارن، یعنی زندگی خلوته. خونه‌ها بزرگه یعنی مکانی-زمانی جای خالی بچه وجود داره... ما حدود سه سال تو خوابگاه متاهلی زندگی کردیم که خیلی کوچیکه. الان یه خونه یک خوابه داریم که باز برامون کوچیکه، به اضافه یک زندگی خیلی شلوغ. درنتیجه... الان به هیچ عنوان [بچه] جای خالی تو زندگی نداره.»

بعد ازدواج احساسی در زوجین شکل می‌گیرد که به شکل ناخودآگاه می‌خواهند بچه دار شوند. بیشتر زوجین این خلا را احساس می‌کنند. مصاحبه شونده نفر نهم، خانم در شرف ازدواج؛ «خیلی‌ها میگن که بعد از ازدواج که وارد زندگی بشی، یه احساس خلاء توت ایجاد می‌شه و اینکه یک نفر دیگه را هم وارد زندگیت بکنی که بخوای بهش محبت بکنی، از خون خودت باشه، بعد باهش صحبت بکنی.»

وقتی افراد، به ویژه کسانی که ناباروری اولیه را تجربه کرده‌اند، بچه‌دار می‌شوند، تازه احساس وجود و احساس زندگی می‌کنند. زوج هفتم که زوجی عراقی هستند بعد از چند سال صاحب فرزند نخست شده‌اند و برای تولد بچه دوم تلاش می‌کنند؛

«احساس وجود داریم با بچه، احساس می‌کنیم که ما هم هستیم.»

این خلا آنچنان آزاردهنده است که افراد سعی می‌کنند با روش‌های مختلف آنرا پر کنند. از جمله این روش‌ها آوردن بچه از پرورشگاه، یا آوردن بچه‌های فامیل و همسایه به خانه است. زوج چهارم (مرد)؛

«ما با گردش و تفریح این رو پر کردیم... دو نفری، حالا اگه وسیله گیر بیاد... میریم شمال.»

میریم مسافرت.»

در واقع زوجین تلاش می‌کنند تا از «محیط خانه» که محیط حضور و وجود بچه است خارج شوند تا خلا آنرا احساس نکنند و یا با آوردن بچه به فضای خانه آن خلا را پر کنند.

۲-۱ فرزندی که بر کننده تنهایی

پر شدن ظرف زندگی، یک پر شدن وجودی است. فرزند با ایجاد کردن یک رابطه انسانی جدید، زوجین و به ویژه زن را، از تنهایی در می‌آورد. مصاحبه شونده نفر اول؛ «چرا ازدواج کردم؟ به خاطر اینکه من آدمی نیستم که بخوام تنها زندگی کنم و اون رابطه بین من و همسرم خیلی رابطه عمیقی بود.»

اما این تنهایی ممکن است با ازدواج پر نشود. مخصوصاً زنان خانه‌دار که جغرافیای حرکتی و فضاهای تعاملی محدودتری دارند، این فشار را بیشتر از بقیه احساس می‌کنند. مشارکت‌کننده نفر پنجم؛

«من وقتی ازدواج کردم خواهر شوهرم بچه‌اش ۲ ماهش بود. خب خانواده خیلی پر رفت و آمدی داشتیم. من بنا به حیطة کاریم شلوغ بودم و بعد چون اومدم تهران، سرکار هم که نمی‌رفتم، تنها شده بودم. شوهرم از اونایی بود که صبح می‌رفت شب می‌اومد، تک و تنها تو خونه بودم. خواهر شوهرم صدام می‌کرد بیا پسر علی‌رضا رو نگاه دار... به من اطمینان می‌کرد بچه شو من بیارم، پیش خودم... خیلی خوب بود برام.»

افراد می‌دانند که بچه‌دار شدن تنها راه مطمئن «تنها نماندن در آینده» نیز هست. افراد به شدن نگران آن هستند که در دوران پیری، در نبود فرزندان یا با فوت یا جدایی همسر تنها بمانند. حتی زن مصاحبه شونده اول، که به شکل ارادی از فرزندآوری صرف نظر کرده، نگران تنهایی در دوران پیری است؛

«من از تصور پیری تنهایی خودم واقعاً می‌ترسم. یعنی یکی از فویباهام هست. مثلاً هر پیرزنی رو که تو کوچه می‌بینم... یه چیزی ته دلم می‌لرزه... هر وقت به پیری خودم فکر می‌کنم دپرس میشم.»

مصاحبه شونده نفر پنجم، که اکنون از طریق وسایل کمک باروری حامله است می‌گوید؛ «بین این خاص همه آدمهاست... مخصوصاً ایرانی‌ها آینده نگر هستن. دوست دارن که یه زمانی بتونن بچه‌ها دستشونو بگیرن... همیشه بی فکر باشی، آینده‌ات رو فکر نکنی.»

مصاحبه شونده نفر دهم، یک زن تازه عقد کرده، حتی به یک یا دو فرزند قانع نیست. بلکه می‌خواهد که همیشه خانه‌اش پر از بچه باشد و هرگز فضای خانه از فرزندان خالی نشود؛

«همیشه فکر می‌کنم که یکی از بچه‌ها ازدواج می‌کنه میره، یکی از بچه‌ها میره دانشگاه راه دور، باز خونه خالی میشه. دوست دارم همیشه یه بچه کوچیک باشه که کنارم باشه. بعد اونا میرن دنبال کارشون، اون میره، اونا بر می‌گردن.»

اما در خصوص تنها ماندن پس از فوت یا بیماری همسر، زوج لبنانی در مصاحبه هشتم؛ «مرد: اگر کسی واقعا طرف مقابلش رو دوست داشته باشه دوست داره یک بچه از اون داشته باشه. چیزی که بعدا یادگاری بمونه از اون شخص... بعد از فوت یا پیری یا هر اتفاقی... زن: همسر می‌گه اگر برای من [آقا] اتفاقی بیافته دوست دارم یه پسر داشته باشم که از تو (زن) حمایت کنه.»

۳-۱ فرزند؛ از بین برنده یکنواختی

گاهی زوجها نیاز به یک عنصر برهم زننده نظم معمولی دارند تا هم فضا پر شود، هم تنها نباشند و هم یک اتفاق جدید را تجربه کنند. فرزند یکی از دلایل نزدیک شدن زوجین است. زوج چهارم (مرد)؛

«ازدواج که کرده بودیم خب خیلی حرف می‌زدیم تا همین چند سال پیش. ولی خب خونه یه خرده ساکت‌تر شده... مشکلی نداریم‌ها، من حرف زدنمون رو می‌گم... اون [زن] ساکت‌تر شده... [می‌گه] من خونه تنها هستم، حوصله‌ام سر میره. من چقدر خونه مادرم برم، خونه خواهرم برم. من بچه می‌خوام. حتی باعث شد پارسال بود، می‌خواستیم بریم پرورشگاه ثبت نام کنیم بچه بگیریم.»

۴-۱ فرزند؛ طعم و انگیزه زندگی

بچه، گرما، مزه و شیرینی، رایحه خوش و زینت زندگی، امید به آینده و دلیل کار سخت در طول روز و انگیزه بازگشتن به خانه است. مصاحبه شونده پنجم که از طریق وسایل کمک باروری حامله است، دوران انتظار و لحظه شنیدن خبر بچه‌دار شدنش را اینچنین بیان کرده است؛

«اون لحظه‌ای که جواب آزمایشو تلفنی گرفتم اصلاً... حسمو نمیتونم بگم. سجده کردم و گفتم خدایا ممنونم از اینکه این نعمتو به من دادی... به خواهر شوهرم زنگ زدم و گفتم که جواب آزمایشم مثبته. اون گریه می‌کرد به جای من... خوب لحظه‌های بعدشم شیرینه دیگه.» همین مصاحبه شونده در قسمت‌های دیگر در مورد اینکه فرزند «گرمای زندگی» است می‌گوید؛

«بین [با وجود بچه] زندگی گرمی پیدا می‌کنه... عشق و علاقه‌ام [به همسر] نه کم شده، نه زیاد. همونقده... اگه نمیشد چی؟ یعنی کم می‌شد؟ نه... به هر حال بچه گرمی میده به زندگی. شما حس فشنگی رو دو تاتون دارید تجربه می‌کنید.»

یک زوج عراقی از زینت بودن مال و البته فرزند حرف می‌زنند و اینکه فرزند آوردنده شادی و رزق به خانه است؛

«زینت زندگی، هم مال و هم فرزند... تو دنیا خوشحالمون می‌کنی، افسردگی گرفتیم از اینکه بدون بچه‌ایم... اونجوری که ما خودمون الان داریم کمک پدر و مادر می‌کنیم، می‌خوایم بریم زیارت کول می‌کنیم می‌بریم، توی کار کمکشون می‌کنیم، از نظر مادی کمک می‌کنیم، پزشک بخوان مراجعه کنن کمک می‌کنیم، انتظار داریم بچه‌هامون هم از این کارا برامون بکنن.»

در دیالوگ زیر این زوج عراقی که برای تولد فرزند دوم به رویان مراجعه کرده اند، درباره رزق آوری فرزند اول می‌گویند؛

«از هر لحاظ راحت شدیم چه از لحاظ روحی، مال و جسمی از همه لحاظ... رزق و روزیمون بیشتر شده... همه چیز رو به پیشرفته، بهتره، انگار یه چیزی بود که گم کرده بودیم و الان پیداش کردیم. می‌ریم مسافرت، قبلا اینطوری نمی‌رفتیم، بیشتر زیارتی بود.»

مصاحبه شونده نفر دهم، که زنی است در شرف ازدواج، با پدرش هم قول است که بدون بچه انسان هدفی برای کار کردن و حتی رفتن به خانه ندارد؛

«حالا پدرم اینجوری میگه که انگار هیچ امیدی به آینده نداشت دیگه. مثلاً [میگفت] من آینده‌ام رو بسازم واسه کی؟ دیگه هیچ کس دیگه نیستش توی زندگی که بخواد راه من رو ادامه بده، اسمی از من به جا بذاره یا از چیزهایی که من درست کردم بتونه استفاده کنه، رشد کنه، پیشرفت کنه... این مثلاً حرکت زشتیه ولی بیشتر وابسته شده بود به پرنده‌ها. مثلاً می‌گفت اگه من میرم خونه، به خاطر پرنده و حیون و گنجشک و اینا بودش... به خاطر همسرم دیگه نبودش... میرفتم خونه که مثلاً به اون پرنده‌هام دون و آب بدم.»

۲- فرزند؛ پیوند با زندگی و توسعه فردی

پیوند با زندگی طیف گسترده‌ای، از پیوند با محیط بی‌جان تا پیوند با افراد جامعه را در بر می‌گیرد. انسان در ارتباط با محیط و انسان‌های دیگر است که به شخصیت و هویت خود شکل می‌دهد. دایره تعلقات ما، دایره هویت ماست. بنابراین میل به ایجاد پیوستگی با دنیای بیرون، و نیاز به تعلق به چیزها و کسان دیگر، راهی است در جهت تحقق و گسترش خود. همانطور که استیلمان و بامیستر^۱ گفته‌اند نیاز به هدف‌گذاری و پیشبینی آینده، احساس موثر و ارزشمند

بودن و تعلق و رابطه داشتن، از اساسی‌ترین مولفه‌های تولید معنا در زندگی هستند فرزند، یکی از راه‌های پیوند با جهان و توسعه خود، ایجاد رابطه و تعلق است که به والدین احساس ارزشمند و موثر بودن می‌دهد.

۲-۱ ظرفی برای به خرج کردن عاطفه

انسان‌ها نیاز به خرج کردن عواطفشان از طریق محبت کردن و بزرگ کردن دارند. حتی برخی که مخالف فرزندآوری بودند، این نیاز را به محبت به گیاهان یا حیوانات خانگی ارضا کرده بودند. برخی از افراد نابارور پیرهای فامیل را هدف و بهانه محبت خود قرار داده بودند. ام فرزند، به دلیل آنکه پاک و معصوم است، از هر چیزی بیشتر قابلیت آنرا دارد تا موضوع محبت قرار گیرد. از سوی دیگر، بچه مهم‌ترین و مطمئن‌ترین بانک برای «سرمايه‌گذاري عاطفي» و برداشت و بهره‌برداری در آینده است. مصاحبه شونده نفر دهم؛

«بچه یه آدم خیلی کوچیکه که پر از احساسه. که هیچ چیزی هم از فضای پیرامونش نمی‌فهمه. یه چیزی توی فکر خودش و با بچگی خودش داره زندگی می‌کنه.»

زن نفر نهم؛

«بچه یه موجودی کوچولوی ناز. بعضی مواقع اعصاب آدمو خرد می‌کنه با گریه‌هاش، نمی‌ذاره بخوابی. اما کلاً وجودش خوبه.»

مصاحبه کننده نفر سوم؛ «به نظر من همه آدم‌ها نیاز به این دارن که محبت کنن و محبت ببینن. ما... یه فرزند خونده گرفتیم. مثلاً این به نظر من یه جور، یه حسه که باید منتقل بشه. همه بچه‌ها از نظر من پاک و معصومن. همشون حتی اون فرزند خونده... هیچ گناهی نکرده.»

مصاحبه شونده نفر هشتم، زن لبنانی، در باب نیاز به محبت کردن به فرزند می‌گوید؛

«اولا که قابل وصف نیست برام. اون عشق و علاقه درونی که می‌تونی روی شخص [همسر] پیاده اش کنی... بعدا این عشق و علاقه رو به شکل انفجاری به اون بچه می‌دی.»

علاوه بر محبت، والدین علاقه دارند تا خود را وقف بچه کنند. این ایثار مساوی بیشترین توقع از فرزندان در آینده خواهد بود. مصاحبه شونده شماره ده؛

«من الان اگه می‌خوام می‌خوام دکترا بخونم به خاطر اینکه که فردا بچه‌ام به من افتخار بکنه، به خاطر این نیستش که خودم به خودم افتخار کنم. که فردا بگه مادر من دکتراه! یه چیزی، واسه اون بشم... وقتی پدرم فوت کرد مادر من ۱۰ سال وایستادش و با یه آدمی ازدواج کرد که بچه نداشته باشه... به خاطر من، که به من بخوره... به نظرم پدر و مادر وقتی بچه دار میشن باید تمام انرژی شون و محبت شون، همه چیزشونو بذارن واسه بچه شون. دیگه به فکر خودشون

نباشن. دایی من میگه من چرا باید ادامه زندگی بدم. به خاطر بچه‌ام؟ من خودمم دارم زندگی می‌کنم. [اما من می‌گم] تو اگه میخواستی زندگی کنی دیگه بچه‌دار نمی‌شدی».

مادر، در ایران موجودی تعریف می‌شود که کارهای سخت بچه را انجام داده و ضمن تحمل سختی‌های بزرگ کردن فرزند، نهایت محبت را به وی بکند. شاید برای همین است که می‌گویند «بهشت زیر پای مادران است». اما این سرمایه‌گذاری یک طرفه نیست. تا آنجا که برخی از ترس همین انتظار وقف خود برای فرزند، از خیر آن می‌گذرند و پیامد این زیاده روی را پشیمانی و انتظارات بیش از حد از فرزند می‌دانند. یکی از زنان مخالف فرزندآوری، شرکت‌کننده در مصاحبه گروهی؛

«فکر می‌کنن که بچه یه موجودیه که از همون اولش که میاد برای دردسره. تا بچه ست شب بیداری، بزرگ میشه مدرسه و معلم. بعد جوون میشه مسائل بلوغ و... بعد یه عذاب وجدان برای اون طفلی درست میکنن وقتی بزرگ شد که فکر می‌کنه به شدت باید خدمت کنه به این دوتا آدم. و همیشه هم کم میاره... من مشکلم با اون غرغر کرده ست. اینکه به یه بچه بیای بگی خسته شدم خیلی چیز بدیه. دوست دارن که مادری کنن، ولی می‌خوان بچه داشته باشن که سرگرم بشن بیشتر. یا یه حس بزرگ شدن داشته باشن یا عاطفشون رو یه جایی خرج کنن».

در واقع غر زدن، مفهوم معکوس خرج کردن عاطفه یا «خرج کردن منفی عاطفه» است. واقعیت آن است که برخی از زنان، حتی فکر می‌کنند که سرمایه‌گذاری عاطفی‌یشان باید در سنین پیری جواب داده و فرزندان «عصای عاطفی» پدر و مادر باشند. زن مصاحبه شونده نفر دهم می‌خواهد تا فرزندش پسر باشد؛

«به خاطر اینکه بهتره. نمیدونم چرا. اصلاً زیاد از دختر خوشم نمیاد... [دوست نداشتم خودم پسر باشم] چون که همیشه همه کارهای سخت واسه مرداس و پسرا. خب دختر خیلی بهتره. همه‌اش در حال غر زنه. [ولی می‌خوام بچه‌ام پسر باشه] برای اینکه دوست دارم بازم غر بزوم. دوست دارم همه‌اش توقع داشته باشم. خب پسر می‌تونه نیازهای منو برآورده بکنه».

نیاز به خرج کردن عاطفه، نیاز به تعلق داشتن و سرمایه‌گذاری عاطفی ذاتی هر انسان هستند. افراد ترجیح می‌دهند پیوندشان با هستی از جنس و خون خودشان باشد. اما آنها که نمی‌توانند به روش‌های دیگر در پی تحقق بخشیدن به آن هستند. کار در مهد کودک و محبت کردن به فرزندان فامیل یا آشنایان بسیار راه شایعی برای ناباروران است. مصاحبه شونده نفر پنجم؛

«من چون خودم مربی مهدکودک هستم... خیلی بچه‌ها رو دوست دارم... بچه‌های خواهر شوهرم و برادر شوهرم بچه‌های منن.»

همین زن حامله (با استفاده از وسایل کمک باروری) در جای دیگری می‌گوید؛

«خیلی تنها بودم به نظرم. البته من تنهایی‌ام رو، همه اش خانواده‌ی خواهر شوهرم با بچه‌هاش پرکرده بودن.»

البته گاهی نیز والدین به زوج‌های نابارور اجازه نمی‌دهند تا به بچه‌هایشان محبت کنند. این نشان می‌دهد که نیاز به محبت کردن آنچنان شدید است که گاهی ممکن است بر سر آن رقابت ایجاد شده یا مادر اصلی احساس خطر کند.

زوج نفر چهارم؛

«مرد: اون بچه کوچیکه رو... ما همیشه قبل از اینکه مهدکودک بره میاوردیم پیش خودمون. زن: بیشتر موقع‌ها پیش خودم شبها می‌خوابیدم... مامانش چند سری ناراحت شده بود که من اینقدر واسه اینا خرج می‌کنم. دیگه...»

مرد: دیگه الان جلوشو گرفته نمیداره بیاد خونمون... مثلاً پارک میاد ولی دیگه نمیداره بیاد شبها خونه‌ی ما بمونه. میگه بد عادت میشه.»

در واقع بد عادت شدن، همان عادت به محبت شخص دیگر کردن است. البته گاهی نیز والدین برای آنکه کمکی به زوجین کرده باشند، عمداً بچه‌هایشان را به افراد نابارور می‌سپرنند. یک زوج لبنانی این مساله را اینگونه توضیح داده‌اند؛

«خیلی وقت‌ها شده بچه‌های خواهر برادرهامون رو می‌بریم جایی که بچه‌ها استفاده کنن... شاید اونها فکر می‌کنن که اگه بچه‌ها رو با ما بفرستن یک حالت روحی خوبی به ما می‌دن.» بسیاری از افراد دیگر که امکان استفاده از این سرپرستی عاطفی غیر رسمی را ندارند، به سرپرستی دایم یا موقت فرزندان روی می‌آورند. مصاحبه‌شونده نفر سوم در جواب اینکه آیا فرزندخوانده دارند یا خیر؛

«فرزند خونده‌ی اونجوری نه... تصمیم گرفتیم روز تولدش بریم ببینیمش... من بچه‌ها رو دوست دارم. اصلاً برام فرقی نداره اینکه بگم بیشتر به خاطر ثوابش یا اینجور چیزها... من بیشتر موقعی که عکسشو دیدم خیلی به دلم نشست. دوست داشتم اونم مثل بچه‌های دیگه بزرگ بشه.» این نیاز به بزرگ کردن، حتی در کسانی که نمی‌خواهند خودشان بچه‌دار شوند نیز به چشم می‌خورد. مصاحبه‌شونده نفر یازدهم؛

«من به درد مادر شدن نمی‌خورم... من خیلی بچه‌ها رو دوست دارم، همیشه دور و بر من هستن... حتی یک مهدکودک بودم و کار می‌کردم، ولی خودم دوست ندارم مادر بشم.»

اما بسیاری از فشارهای اجتماعی که به افراد نابارور تحمیل می‌شود، از سوی مادرهای زوجین است. آنها می‌خواهند «توه» داشته باشند تا در روزهای تنهایی، بی‌کاری و روزهای یکنواخت زندگی سرگرم شده و بتوانند عواطفشان را جایی خرج کنند، و چه جایی بهتر از فرزندان فرزندان خود! مرد مصاحبه‌شونده چهارم؛

«فشارهای اطرافیان باعث شد که دیگه به فکر بچه باشیم. مخصوصاً فامیلامون که ازدواج کرده بودن مثلاً بعد ۲ سال که ازدواج کرده بودن بچه‌دار شدن. مخصوصاً مادرم. مادرم به فکر مادربزرگ شدن دیگه.

[مصاحبه کننده] مادر شما چی؟

زن: نه.

مرد: چون خواهرش بچه‌داره، اونم دو تا داره، بعد شیطونه... فشارو خانواده من میاره واقعیتش... اصلاً همین فشارهاست که باعث شده من اینجا هستم یا این که رفتیم این همه خرج کردیم دکتر و جای دیگه.»

یکی از زنان در مصاحبه گروهی؛

«مادر شوهر من میگه خب دیگه بیتا وقتشه بچه دار بشی یا مامانم میگه خواهرت داره میره من دیگه نوه ندارم یه نوه برا من وردار بیار.»

زن مصاحبه شونده نهم، که به تازگی وارد زندگی مشترک خواهد شد، هنوز توان مادری کردن و بزرگ کردن یک فرزند دیگر را در خود نمی‌بیند. وی به شدت نگران فشار والدین همسر است. به همین دلیل در جلسه اول آشنایی به همسرش این موضوع را قید می‌کند؛

«همون جلسه اول من راجع به بچه صحبت کردم و گفتم که من اینطوری نیستم که حالا چون ایشون تک پسر هم هستن... چون خانواده‌ها حالا سال اولم نکن این حرف رو، سال دوم میگن ما آرزو داریم، تک پسر، بچه پسرمون رو ببینیم... فردا اگه سرمون رو بزاریم زمین، نمیدونم بچه ندیده نمیریم.»

نیاز به خرج کردن عواطف در واقع نوعی برون ریزی خود و ارتباط با جهان بیرون از خود است. پیوند با دیگری و احساس تعلق که ما در جایی از این هستی به چیزی یا کسی «بند یا وند» هستیم (مانند شهر-وند، کار-مند...) به ویژه در جهان مدرن، که همه چیز، هر لحظه در حال تغییر و دگرگون شدن است، به ما احساس آرامش و امنیت می‌دهد.

۲-۲ احساس مالکیت، تعلق و تکمیل کننده زندگی

نیاز به محبت کردن و تعلق داشتن تا آنجا می‌تواند پیش برود که منجر به وابستگی به فرزند و احساس مالکیت نسبت به آنها شود. از نظر بسیاری، زندگی مشترک، آرامش را به همراه می‌آورد، اما به هیچ وجه به تنهایی کافی نیست و وجود فرزند تکمیل کننده این احساس امنیت است. زوج ششم فرزند را «تکمیل کننده زندگی» زندگی می‌دانند که نبودنش باعث «توقف زندگی» می‌شود.

مصاحبه شونده نفر پنجم، درباره آوردن فرزند از پرورشگاه جهت کامل کردن زندگی خانوادگی؛

«شاید خداوند قسمت من اینو گذاشته که من بخوام برم یه بچه از کس دیگه رو بردارم. حتماً که نباید زایمان داشته باشم و از خودم باشه که... شاید خیلی ثوابش بیش از این باشه که من خودم بچه دار بشم. شاید به خاطر تکمیل زندگی... چی بگم یا یکنواخت بودن؛ از این یکنواخت بودن دربیای.»

یکی از زنان شرکت کننده در گفتگوی گروهی که فرزندآوری را یک امر خودخواهانه می داند، فکر می کند دیگران به دنبال پاسخگویی به حس مالکیت خود هستند؛ «اینکه من به چیزی احساس مالکیت داشته باشم، بعد بتونم عشق بورزم این یه ذره خودخواهی. من می تونم مالکیت نداشته باشم ولی عشق بورزم و احساس مالکیت کنم و وظیفمو انجام بدم. بچه دار شدن کد مالکیت رو توی آدم قوی می کنه و خیلی مادرها می دونید که خیلی خودخواه هستن. یعنی دوست دارن که مثلاً بچه خودم این امتیاز رو داشته باشه.» این احساس مالکیت می تواند منجر به نوعی وابستگی شدید عاطفی نیز بشود. مصاحبه کننده نفر دهم؛

«اگه همسرم نباشه یه کسی هست کنار من. یا اگه من مریض بشم یه کسی هست کنارم، چون من آدم خودخواهی ام، دوست دارم همیشه یکی کنارم باشه. یکی که دوستم داشته باشه. حالا اعضای خانواده، مادر و خواهر و اینا هم هستن. حالا به نظر بچه از وجود خود آدمه دیگه... اگر بچه دار نشم [یه جایگزین و وابستگی دیگه واسه خودم پیدا می کنم... شاید یه آدمی جایگزین بچه کنم واسه خودم، خیلی بهش محبت کنم... یه وابستگی ای پیدا می کنم به یه چیزی.»

۲-۳ تداوم من، در غیاب من

یکی از دلایلی که افراد تمایل دارند تا فرزند داشته باشند، تمایل برای تداوم خود بعد از مرگ، و حتی در زمان زیست خود، خارج از حوزه و حیطة تن خود است. ما علاقه مندیم که به افرادی که به ما نزدیکند تعلق داشته باشیم. این افراد نزدیک، پاره تن، جزیی از ما یا بهتر است بگوییم خود ما، تداوم آرزوها و تمایلات جسمانی و عاطفی و ذهنی ما هستند. فرزند محصول رابطه عاطفی و گرمای میان زن و مرد است. شاید برای همین است که فرزند را گرمابخش به خانواده و زندگی می دانند. فرزند عاطفه تجسم یافته میان افراد و در رابطه است. مصاحبه شونده سوم؛ «همه آدمها خب دوست دارن اون چیزی که خودشون نتونستن پیدا کنن رو، اون آرزوهای دست نیافتنی که خودشون دست نیافتن مثلاً... یه موجودی باشه که مثلاً اونا رو بهش القا کنن که مثلاً اون موجود بره دنبال خواسته ها و هدف های اینا.»

موفقیت و شکست فرزند، موفقیت و شکست پدر و مادر است. همچنین، پدر و مادرها می خواهند فرزندان تداوم حس ها، ایده ها، خواسته ها و آرزوهای آنها باشند. بنابراین زمانی که

فرزند همان چیزی می‌شود که پدر و مادر خواسته‌اند به فرزند خود افتخار می‌کنند. مصاحبه شونده سوم؛

«یادگاری وقتی میشه که اون بچه واقعاً به عضو مفید جامعه بشه... شاید اصلاً بره قاتل بشه. نمی‌شه که آدم به اون چیزها افتخار کنه... موقعی که بچه‌شون بالاخره اون چیزی شد که واقعاً می‌خواسته... اینکه عضو مفید جامعه بشه. به بودنش افتخار کنه.»

افراد نیاز دارند تا «آینده»‌یشان را به کسی واگذار کنند. کسی که می‌تواند این تلاش برای زیستن، این راه را ادامه داده و «نام» آنها را، پس از آنها به جا بگذارد. مصاحبه شونده دهم؛

«انگار هیچ امیدی به آینده نداره دیگه. مثلاً من آینده مو بسازم واسه کی؟ دیگه هیچ کس دیگه نیستش توی زندگی که بخواد راه من رو ادامه بده، اسمی از من به جا بذاره یا از چیزهایی که من درست کردم بتونه استفاده کنه، رشد کنه، پیشرفت کنه.»

پس شدن تنهایی و اوقات افراد، ایجاد مشغولیت و احساس اینکه قسمتی از آنها در بیرون از آنها حیات دارد، گویی به ظرفیت وجودی خود آنها چیزی می‌افزاید. اما این مساله فقط مربوط به دوران زندگی و حیات والدین نمی‌شود. افراد می‌خواهند بعد از مرگشان، چیزی از جنس و خون خودشان در این جهان باقی مانده و به حیات خود ادامه دهد. این تداوم نسل البته باید مثبت باشد. مصاحبه شونده نفر نهم؛

«یه سری‌ها... دچار مشکلات خانوادگی‌ان، میگن بچه دار می‌شیم، وابستگی [شوهر] بیشتر میشه... اون اهمیتی که به خانواده میدن بیشتر میشه... یکی برای تحکیم خانواده‌اش اینکار رو انجام میدن. یکی هم واسه اینکه ثمره زندگی‌شه.»

ثمره زندگی، به جا گذاشتن یک اثر خوب از خود است که باعث «تداوم مثبت» فرد در این جهان، پس از مرگ او می‌شود. زوج هفتم، زوج عراقی؛

«این فرزند در امتداد زندگی ماست. یعنی بعد از مردنمون سه تا چیز هست که برامون می‌مونه؛ یکی صدقه جاریه یکی علم که از خودمون باقی گذاشتیم یکی هم فرزند.»

زوج هشتم نیز، زوج لبنانی؛

«اگر واقعا کسی از وجود خودت باشه میاد کارهای خیر می‌کنه و خیراتی چیزی می‌ده. کس غریبه نمیاد این کار رو بکنه، کسی این کار رو می‌کنه که از گوشت و پوست خودت باشه.»

افراد فکر می‌کنند که پس از مرگشان، بین فرزند- امتداد و بازمانده آنها در این جهان- و اعمالش و وضعیت والدین در جهان دیگر ارتباط برقرار است و اگر فرزندان کار نیک انجام دهند، هم نامی به نیکی از آنها در این دنیا مانده و هم وضعیت آنها در آن جهان ارتقا می‌یابد. مصاحبه کننده نفر اول، با آنکه مخالف فرزندآوری است می‌گوید؛

«ما برامون تصور جهان بدون من یک تصور سختیه... اگه بچه نداشته باشی کی میاد سر قبرت فاتحه بخونه، نمیاد دیگه. مثلاً آدم فامیلش میاد، دوست که نمیاد هرچقدرم صمیمی باشه. بعد این یه حسیه که تو بعد مرگت یه کسی هست که توی دنیا هست. یه کسی که خیلی بعد از تو از دنیا میره، یه کسی هست که میاد سر خاک تو، میدونی یه جورایی انگار باعث پیوند تو بعد از مرگ با جهانیه.»

افراد حتی نیاز دارند تا کسی، که از وجود خودشان است، دارایی‌های آنها را به ارث برده و از آنها استفاده کند. در غیر این صورت، گویی که ماحصل کار و زندگیشان هیچ شده و برای غریبه‌ها زندگی کرده‌اند. در مصاحبه گروهی، زنی که تمایلی به فرزندآوری نداشت، البته از قول دیگران می‌گوید؛

«یه دلیلشون [برای بچه دار شدن] این بود که خونه و ماشین و اموال... وقتی دارین می‌میرید دولت همه رو برمیذاره... دلیل قانع کننده‌ای نبود. به اونجا هم فکر می‌کنم که چیکار کنم اموال رو که براش زحمت کشیدم. کجا خرجش کنم. به یه بنده خدایی میگم اینو یه جای خوب خرج کن. اون هم می‌تونه یک یادآوری خوبی برای من باشه.»

افراد هر نژاد و فرهنگ، اسامی مرتبط با خود را بر فرزندان نشان می‌گذارند، که این نشان می‌دهد تا چه میزان افراد تمایل به بازتولید نسل و نژاد خود دارند. نام‌ها نشانه‌هایی از آرزوها، احساسات، خواست‌ها و تمایلات والدین است. مصاحبه شونده پنجم؛

«بله. [بچه‌ام] پسره... امیر مهاد. چون باباش اسمش امیر منصوره، خیلی دلم می‌خواد امیر اولش باشه و اسم خاص دوست داشتم و مهاد... یکی از پادشاهان ساسانی بوده و نویسنده‌های ساسانی بوده بعد به معنی خشنود، بزرگی...»

علاقه به تداوم هم-کیشان نیز یکی دیگر از دلایل مهم فرزندآوری است. زن مصاحبه شونده نفر سوم، اصل فرزندآوری را، یک امر طبیعی و هم الهی تعریف می‌کند. ماموریتی که ما در انتخاب یا عدم انتخاب آن هیچ نقشی ندارم و همچون سربازان، موظف به اجرای ماموریتی هستیم که خدا امکانش را در ما به ودیعه گذاشته است؛

«اصلاً هدف از خلقت بشریت هم همین بوده که بشریت بتونه تولید نسل کنه و نسلشون ادامه پیدا کنه دیگه... باروری و قدرت باروری یه چیز الهیه که واقعاً تو وجود همه آدم‌ها گذاشته شده. یعنی خانم قبل از اینکه به دنیا بیاد اصلاً تخمک‌ها داخل رحمش وجود داره. آقایون همینطور. مثلاً یه چیزه واقعاً الهیه. مثلاً همیشه گفت، مثلاً ما خودمون مختاریم و می‌تونیم و اینها. این یه حالت ماموریت داره. اینجور همیشه نگاه کرد. با جنبه فقط مادی.»

مصاحبه شونده نفر هفتم، مساله فرزندآوری را مشخصاً به دین اسلام و پیام آور آن، نسبت می‌دهد؛

«فرزند... هرچی بیشتر بهتر، یه حدیث از پیامبر داریم که زمین رو با سنگینی کلمه لا اله الا الله پر کنید. یعنی مطمئنا تفسیر این کلمه این هست که بعد از مرگ کسانی که لا اله الا الله برای پدر و مادرشون میگن تعدادشون زیاد باشه. یک حدیث دیگه هم داریم از پیامبر بیان می‌کنن که مضمونش این هست که بچه‌دار بشین، تولید نسل کنین، که زندگیتون پایدار باشه.»

در مجموع، انسان‌ها تمایل دارند تا در غیاب خود نیز حضور داشته باشند. در طول زندگی تمایل دارند تا در جاهای دیگری و در کالبدهای بیشتری حضور داشته، و پس از مرگ هم می‌خواهند که بگونه‌ای در جهان باقی مانده و با آن پیوند داشته باشند. فرزند، یکی از روش‌های تکثیر و تکمیل من، در غیاب من در طول زندگی، و نماینده من پس از مرگ من در این دنیاست.

۲-۴ آرزوی خلق و بزرگ کردن

مشارکت در نوسازی هستی، و به خرج دادن خلاقیت، خلق چیزی که یکتاست و تنها به دست یک زوج و در رابطه آنها ساخته می‌شود از دیگر دلایل فرزندآوری است. این خلق همچون خلق یک اثر هنری زنده و پویا، هیجان‌انگیز است. همچنین بزرگ کردن و به جایی رساندن فرزند، مانند فرایندی است که در آن ایده خام هنری به مرور به اثر هنری‌ای که می‌خواهیم بدل می‌شود. در مصاحبه گروهی، مشارکت‌کننده‌ها، که حتی مخالف فرزندآوری هستند درباره نیاز به خلاقیت و محبت می‌گویند؛

«بی‌تا: زن یه رحم داره جایی برای پرورش دادن. پذیرش‌اش در نهاد زن هست. در طبیعت زن نوشته شده؛ خرج کردن عاطفه.»

امین: توی طبیعت مرد هم هست. من این حس رو دارم.

بی‌تا: آره. اون بخش مونث یک مرد هم میتونه همچین حسی رو داشته باشه.»

نیاز به خرج کردن عاطفه، خلق کردن و بزرگ کردن به شکل‌های دیگری در این افراد تجربه شده است؛

«بی‌تا: من تجربه بزرگ کردن گربه‌ای رو داشتم که دو سه روز بود به دنیا اومده بود و خیلی جالبه که به نظر خیلی‌ها بیمارگونه می‌اومد، ولی در طی بزرگ کردن اون بچه گربه، من احساس زانو بودن بهم دست داد. به خاطر اینکه باید دو سه ساعت یک بار بلند می‌شدم با سرنگ مخصوص به این بچه گربه غذا می‌دادم و ... وادارش می‌کردم که شکمشو از مدفوع و ادرار خالی کنه. واقعا دچار افسردگی شده بودم.»

فرزند یک چیز کوچک، معصوم و بی‌گناه است که از نظر ناباورها می‌توان روی آن حساب عاطفی باز کرد و از ورشکستگی در سرمایه‌گذاری عاطفی فرار کرد. حتی افرادی مخالف

فرزندآوری، فرزند را یک موجود بی‌گناه و یک لوح خام و سفید می‌پندارند که هر چه بخواهند می‌توانند روی آن بنویسند. در مصاحبه گروهی یکی از زنان خود را «مادر دوم» شاگردان خود می‌داند؛

«برای اینکه فکر می‌کنم بچه‌ها مثل موم هستن و کاستی‌هایی که توی فرهنگ من ایرانی، تو فرهنگ نسل‌های ما وجود داشته من می‌تونم به عنوان معلم، و می‌بینم که چقدر موثرم، چون می‌بینم که شاگردام چقدر منو دوست دارن. و می‌بینم که چقدر راحت می‌تونم بچه‌ها رو به هر شکلی که می‌خوام در بیارم... و من هم ترجیح می‌دم که از بخش والد بودن خودم در این وجه از جایگاه اجتماعی استفاده کنم... کاستی‌ها رو که توی فرهنگمون وجود داشته سالیان سال، سعی می‌کنم اینجوری جبران کنم و مادر دومشون باشم... گزینه‌ای که به عنوان یک مادر توی من، به عنوان یک زن وجود داره، بخش هورمونی که دوست دارم نوازش کنم، دوست دارم حامی باشم دوست دارم تیک کر^۱ کنم، اون بخش رو بین شاگردام تقسیم کردم».

خلق کردن در اینجا بعد کیفی پیدا کرده است. این افراد به جای افزودن بر کمیت و تولد فرزند جدید، ترجیح می‌دهند، معلم یا مادر دوم آنها باشند و فرزندان را از نظر کیفی ارتقاء دهند. به عبارت دیگر خلاقیت و نیاز به خلق کردنشان را در بعد معنایی و نه جسمی به کار می‌اندازند. از مصاحبه گروهی؛

«امین: یا می‌تونم بگم که من اصلاً نمی‌خوام. با گزینه کاری ندارم. اما می‌گم ما توی اجتماع هستیم اجتماع رو هم زنده می‌بینم اجتماع می‌خواد ادامه پیدا کنه. و من حاضر نیستم این اجتماعی که الان هست رو گسترش بدم. چون متنفرم از ایران و اجتماعش کلا. ریتا: بیشتر به این رسیدیم اگه قراره تکثیری هم باشه، توی بعد معنایی باشه. به خاطر همین گرایش بیشتر رفت به سمت هنر، فکر کردم که توی اون زمینه کار کنم. امین: ترجیح می‌دیم که خلق کنیم حالا توی عکاسیه یا تخصصم هست، یا یه نظریه است... ترجیح می‌دیم بچه‌مون اون شکلی باشه».

تکثیر بعدی از وجود خود، می‌تواند تکثیری معنایی باشد. فرزند یا اثر هنری، پیوند دهنده من و جهان و عنصری از من در بیرون از من است که در غیاب من، در زمان زندگی و پس از زندگی ادامه می‌یابد. این برون‌ریزی خود و تداوم داشتن به ما احساس معناداری، تعلق، اثرگذاری و پایداری در جهان می‌دهد.

۳- فرزند؛ انسجام بخش روایت خود در پیوند با دیگری

افراد جزیره‌هایی در خود نیستند، بلکه نیاز به تایید اجتماعی داشته و در آینه دیگران خود را تعریف و معنا می‌کنند. از همین روی، نیاز به «مثل بقیه بودن»، در همه افراد جامعه وجود دارد و فرد روایت شخصی‌اش از زندگی را در ارتباط با دیگران شکل داده و استراتژی‌های زندگی خود را از خلال استراتژی‌هایی که فرهنگ یک جامعه در اختیار او قرار می‌دهند بر می‌سازد.

۳-۱- هویت بزرگسالی

در جوامع سنتی، هر چه سن افراد بالاتر برود، منزلت اجتماعی بالاتر می‌رود. امروزه این سنت تا حدود زیادی تغییر شکل یافته، اما هنوز هم کسب هویت بزرگسالی، از طریق ازدواج به دست می‌آید. شرع و همچنین عرف ایران به شدت افراد را به سمت ازدواج سوق می‌دهند. با این کار برقراری رابطه جنسی، که مهمترین تابوی اجتماعی در ایران است، محدود به چهارچوب خانواده شده و فرد نشان می‌دهد برای ادامه زندگی منطبق با هنجارهای اجتماعی به اندازه کافی جدیت دارد. ازدواج در ایران همچون حلقه اتصال فرد به جامعه و گروه عمل می‌کند. ازدواج دریست که ورود به دنیای بزرگسالان و مجموعه‌ها و گروه‌های خانوادگی را ممکن می‌سازد. اما خانواده بدون فرزند، یک خانواده ناقص محسوب می‌شود.

بسیاری از زوجها پیش از ازدواج هرگز درباره بچه‌دار شدن حرف نمی‌زنند. چرا که ازدواج مساوی با فرزندآوری تلقی شده و فرزندآوری از پیش، فرض گرفته شده است. در فرهنگ اسلامی-عربی فرزند حتی شاید نقش پر رنگ‌تری هم داشته باشد. دیالوگ زیر که بین مصاحبه کننده و زوج هشتم (زوج لبنانی)؛

«زن: من اصلا ازدواج کردم که بچه دار شم.

مرد: من هم همینطور. اصلا با این دید ازدواج کردم... ما قبل از اینکه ازدواج کنیم، اسم بچه‌هامون رو هم گذاشته بودیم...

[مصاحبه ننده] آیا اگر می‌دونستید طرف مقابل بچه نمی‌خواد ازدواج می‌کردید؟

مرد: نه مشکلی نداشتم ازدواج می‌کردم. چون دوستش داشتم. [مشکل از مرد است]

زن: قبل از اینکه این محبت به وجود بیاد نه...

[مصاحبه کننده] اگر یه روز بچه‌دار بشید چه حسی خواهید داشت؟

زن: من فعلا الان تمام وقتم رو گذاشتم بیرون از خونه. کار می‌کنم صبح تا بعد از ظهر. اگر بچه‌دار بشم احساس می‌کنم یه خانم خونه هستم، توی خونه می‌شینم... اون موقع احساس می‌کنم یه زندگی طبیعی مثل بقیه خانم‌ها دارم.

مرد: الان مثل دو تا دوست داریم زندگی می‌کنیم. بعدا یک خانواده تشکیل می‌دیم.

[مصاحبه کننده] نظرتون درباره کسانی که نمی‌خوان بچه‌دار بشن چیه؟
مرد: اصلا این تفکر اشتباهه. که ازدواج کنی ولی نخوای بچه‌دار بشی...
زن: به نظر من این تفکر اصلا طبیعی نیستش. تشکیل خانواده چیزی هست که خدا خواسته. و از ازدواج بچه باید بیرون بیاد.»
تا زمانی که زوجین صاحب فرزند نشده‌اند، هنوز به عنوان یک خانواده به رسمیت شناخته نمی‌شوند و همچون دو دوست یا پارتنر در کنار هم هستند. در مصاحبه گروهی با کسانی که مخالف فرزندآوری هستند، افراد اشاره می‌کنند که چگونه در جمع‌های خانوادگی، آنها را به عنوان بزرگسال به شمار نیاورده و رابطه آنها را جدی نمی‌گیرند؛
«مریم: من فکر می‌کنم همه انتظار دارن اون عاطفه رو برای بچه خرج بکنی... چون زندگی‌ای که توش بچه هست انگار خیلی زندگی جدی‌تیره... درباره مسائل و مشکلات بچشون هرچایی بشینن حرف میزنن نظر خواهی می‌کنن، ولی ما دو تا، توی جمع که حرف میشه می‌شینیم نگاه می‌کنیم... مادر من فکر می‌کنه ما بعد از چهارده سال شوخی شوخی داریم زندگی می‌کنیم.»

۲-۳ هویت جنسی و خانوادگی

علاوه بر رابطه جنسی، مسایل مربوط به جنسیت، یعنی زن و مرد بودن و همچنین پدر و مادر بودن، که قسمت مهمی از هویت فردی افراد را شکل می‌دهد، با مفهوم خانواده و ازدواج و فرزندآوری گره خورده است. مصاحبه شونده نفر هشتم (زوج لبنانی)؛
«زن: ما رو هم به اسم بچه صدا می‌زنن... الان هم با اینکه بچه نداریم ولی اینجوری صدامون می‌زنن. بعضی‌ها به اسم دختر صدامون می‌کنن، اونهایی که دوست دارن دختر داشته باشیم، اونهایی که دوست دارن پسر داشته باشیم به اسم پسر صدا می‌زنن. اسم گذاشتن روی بچه‌هامون... مثلا زهرا... الان اصلا احساس کمبود نمی‌کنم. ولی دوست دارم که مادری رو هم تجربه کنم به عنوان یک تجربه جدید... احساس نقص می‌کنم. تا زمانی که احساس نکنم که مادر شدم احساس زن بودن کامل رو هم ندارم.»
زن و مرد بودن نیز در گرو بچه‌دار شدن است. کسی که در این امر ناتوان است، گویی زن یا مرد نیست. بچه‌دار شدن آنقدر اهمیت دارد که زوجین قبل از ازدواج اسم بچه را انتخاب می‌کنند. در فرهنگ اعراب البته این مساله پررنگ‌تر بوده و حتی نام والدین از روی فرزندانشان صدا می‌شود. در واقع، هویت بزرگسالی و زن یا مرد بودن والدین از خلال هویت و نام فرزندانشان باز شناخته می‌شود.

فرزند نه تنها هویت بخش به افراد خانواده و تکمیل کننده تعریف و مفهوم آن است، بلکه برای استحکام خانواده بهترین عنصر تلقی می‌شود. مصاحبه شونده نفر سوم، همچون بسیاری از زنان و مردان ایرانی، فرزند را پایه زندگی و حتی خلقت می‌داند؛ «اصلاً ریشه بشریت برای اینه که بالاخره پایه‌های زندگی با بچه مطمئناً ثابت می‌شه دیگه. یعنی اگه همه چیز تو زندگی باشه، چهار تا ستونش هم باشه، ولی موقعی که بچه نباشه این پایه‌ها سستن».

خط داستانی و جمع‌بندی

مساله فرزند در فرهنگ ایرانی با مفاهیم و معانی بسیاری گره خورده است. افراد تنها با ازدواج برای انجام عمل جنسی مشروعیت یافته، پا به دنیای بزرگسالی گذاشته و مجوز حضور در جمع‌های خانوادگی را می‌گیرند. اما ازدواج فقط یک مرحله از کسب هویت بزرگسالی است. به دنیا آوردن و بزرگ کردن فرزند مراحل بعدی بزرگ شدن است. در واقع فرزند، با تکمیل کردن زندگی، حلقه کامل‌کننده روایت شخص از هویتش است. بدون فرزند، افراد نه تنها که هویت پدری یا مادری را تجربه نمی‌کنند، بلکه به همراه این دو هویت مرد و زن بودنشان نیز به شدت خدشه‌دار می‌شود. زندگی این افراد، بدون فرزند، توسط اطرافیان جدی گرفته نشده و زندگی مشترک آنها را مقطعی و غیر جدی می‌دانند. همه این مسایل، فشار سنگینی بر زوج‌های بارور و نابارور ایجاد می‌کند تا به تعبیر خودشان «مثل بقیه» شوند و در یک خط سیر از پیش تعیین شده اجتماعی حرکت کنند. اما مساله تنها بعد اجتماعی و آبجکتیو (عینی) ندارد. بیشتر انگیزه‌های فرزندخواهی، از منظر مصاحبه‌شوندگان، انگیزه‌هایی هویتی و وجودی است. مهمترین این انگیزه را در سه دسته می‌توان طبقه بندی کرد.

یکم؛ فرزند به عنوان معنای زندگی (پر کننده صحنه زندگی، پر کننده تنهایی، از بین برنده یکنواختی، طعم و انگیزه زندگی). دوم، فرزند چیزی برای پیوند با زندگی و توسعه فردی (ظرفی برای خرج کردن عاطفه، احساس مالکیت، تعلق و تکمیل کننده زندگی، تداوم من، در غیاب من، آرزوی خلق و بزرگ کردن) فرزند به عنوان انسجام بخش روایت خود در پیوند با دیگری (هویت بزرگسالی و هویت جنسی و خانوادگی).

معنای زندگی توأم است با مفاهیمی همچون محیط فعال و زنده، حضور دیگری در زندگی، تجربه‌های جدید و دوری از روزمرگی و شور و نشاط و انگیزه برای ادامه زندگی. فرزند یکی از مهمترین عناصر پر کننده زندگی زوجین پس از ازدواج است. آنها تلاش می‌کنند تا با فرزندآوری به محیط فیزیکی خانه، شور و نشاط و روح ببخشند. افراد نابارور چنان این خلا نبودن فرزند در خانه، یا گروه‌های خانوادگی را احساس می‌کنند که ترجیح می‌دهند در محیط

خانه یا مهمانی‌ها نباشند. همچنین فرزند پر کننده تنهایی زوجین به ویژه زنان خانه‌دار است که می‌بایست محیط خالی خانه را در طول شبانه روز تحمل کنند. به ویژه آنکه زوجها با پیش‌بینی آینده نگران تنهایی در سال‌های سالمندی و بعد از فوت یا جدایی از همسر هستند. نبود بیمه‌ها و مراکز حمایتی از سالمندان، قطعاً بر این نگرانی می‌افزاید. یکی دیگر از کارکردهای فرزند، از بین بردن یکنواختی و نظم روتین در زندگی زوجین است. آنها معتقدند بعد از چند سال تازگی رابطه از بین رفته و حرف‌ها و اتفاق‌های زدگی تکراری می‌شود. فرزند می‌تواند یک اتفاق جدید و برهم زدن زندگی روزمرگی باشد. فرزندگی که گرمی، شیرینی، مزه زندگی و آوردنده رزق و روزی است. همچنین فرزند انگیزه‌ای برای تلاش شبانه‌روزی زوجین و کار در بیرون از خانه است.

اما فرزند به شکل‌های مختلف به زوجین احساس تعلق، ریشه داشتن در زمین، و توسعه فردی می‌دهد. پیش از هر چیز، انسان نیاز به محبت کردن و مورد محبت قرار گرفتن دارد. حتی مخالفان فرزندآوری، به شکل‌های مختلف، از معلمی گرفته تا مراقبت از حیوانات خانگی، تلاش در پاسخ دادن به این نیاز دارند. ناباروران نیز از راه‌های مختلف، از جمله مربی مهد کودک شدن، یا آوردن فرزندان فامیل به خانه تلاش می‌کنند این نیاز را برآورده کنند. اما فرزند، آن هم فرزندگی که از گوشت و پوست خود زوجین باشد، برای ناباروران در جستجوی درمان، بهترین چیزی بود که می‌توانستند به آنها محبت کنند و به عنوان یک سرمایه‌گذاری عاطفی، انتظار داشته باشند از آنها در آینده و اکنون محبت ببینند. فرزند از نظر آنها بهترین چیزی است که می‌توانند به عنوان یک «عصای عاطفی» به آن تکیه کنند، چرا که فکر می‌کنند فرزند کوچک، پاک و معصوم و بی‌گناه است و می‌توانند آنرا هرگونه که می‌خواهند تربیت کنند.

از کارکردهای دیگر فرزند، دادن احساس مالکیت، تعلق و تکامل به والدین است. قطعاً احساس مالکیت نسبت به چیزی که از بودن و داشتن آن مطمئن هستند، و از وجود خودشان به عمل آمده، و زمان زیادی را با آنها سپری کرده و پیوند عاطفی‌ای بینشان وجود دارد، احساس شیرینی است و احساس تعلق را نیز به دنبال خواهد داشت. احساس عمیق و شدیدی که می‌تواند منجر به نوعی وابستگی عاطفی شدید شود. اما ابعادی از وجود افراد، به ویژه زنان، گویی بدون طی کردن این مرحله از زندگی و آوردن و بزرگ کردن فرزند کامل نمی‌شود.

یکی از انگیزه‌های فرزندآوری، میل به تداوم و جاودانگی است. فرزندان، خود گسترش یافته افراد، یا تداوم آنها محسوب می‌شوند. این حضور و بقای خود، در غالب فرزند، می‌تواند در زمان زندگی والدین و بعد از مرگ آنها باشد. موفقیت و شکست فرزندان، موفقیت و شکست والدین است. آنها در صورتی که بتوانند فرزند دلخواه، یعنی ادامه دهنده ارزش‌های خودشان (و تبدیل شدن به آنچه که آنها خودشان نتوانستند بشوند)، را تحویل جامعه دهند به آنها افتخار کرده و

احساس می‌کنند که یادگاری مفیدی بعد از خوب به جا گذاشته‌اند. کسی که باعث تداوم پیوند آنها با دنیا، بعد از مرگ آنها خواهد بود و مال و اموال والدین نیز به آنها خواهد رسید. افراد در صورت نداشتن وارث، احساس می‌کنند که بیهوده زندگی کرده، و مال و اموالشان حیف خواهد شد. تداوم و بقا در این جهان همچنین با تداوم نام آنها بر روی فرزندان ممکن خواهد شد. آرزوی خلق کردن و بزرگ کردن فرزند، چهارمین عنصر پیوند فرد با زندگی است. مشارکت در ساخت هستی، خرج کردن عاطفه و بزرگ کردن و تربیت فرزند، که (از نظر آنها) شبیه یک ماده خام هنری می‌توان به آن شکل داد، نوعی تکامل و توسعه خود است. در کل می‌توانیم اینگونه نتیجه بگیریم که فرزند، در ایران کارکرد و معانی مختلفی دارد. کارکردهایی، مثل گریز از تنهایی، که بعضا به دلیل فرو پاشیدن ساختارهای سنتی و شهرنشینی ایجاد شده و بعضا به دلیل نبود حمایت‌ها ساختارهای مدرن است. به عنوان مثال برخی به هدف داشتن یک عصای دست مالی یا عاطفی خواهان فرزندآوری هستند. برخی از دلایل هم وابسته به امیال غریزی افراد، مثلا میل به محبت کردن، تعلق داشتن، و ترس از مرگ و نیستی و قطع شدن پیوند با هستی است.

منابع

- اعزازی، شهلا (۱۳۸۰) جامعه‌شناسی خانواده، تهران: انتشارات روشنگران.
- بی، ارل (۱۳۸۴) روش‌های تحقیق در علوم اجتماعی (جلد ۲)، ترجمه رضا فاضل، تهران: سمت.
- برناردز، جان (۱۳۸۸) درآمدی بر مطالعات خانواده، ترجمه حسین قاضیان، تهران: نشر نی.
- چایلدستر، دیوید چایلد (۱۳۸۰) شور جاودانگی، ترجمه غلام حسین توکلی، تهران: مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب.
- دریفوس، هیوبرت و پل رابینو (۱۳۸۲)، میشل فوکو فراسوی ساختگرایی و هرمنوتیک، ترجمه حسین بشیریه، تهران: نی.
- ذاکر مشفق، اعظم (۱۳۸۷) «بررسی جامعه‌شناختی تاثیر ناباروری بر زندگی زنان مراجعه کننده به مراکز ناباروری تهران»، پایان‌نامه کارشناسی ارشد رشته پژوهشگری اجتماعی، دانشگاه آزاد دانشکده مدیریت و علوم اجتماعی.
- ذکایی، محمد سعید (۱۳۸۱) «نظریه و روش در تحقیقات کیفی»، فصلنامه علوم اجتماعی، شماره ۱۷. ۴۱-۷۰.
- روح الامینی، محمود (۱۳۷۷) مبانی انسان‌شناسی (گرد شهر با چراغ)، تهران: انتشارات عطار.
- ساروخانی، باقر و مریم رفعت جاه (۱۳۸۶) «بازاندیشی در تقابل جنسیتی و هویت‌های زنانه (بررسی کیفی هویت اجتماعی در میان زنان تهران)»، مجله پژوهشی دانشگاه اصفهان، شماره ۴ (پیاپی ۲۵): ۲۱۳-۲۳۷.
- صنعتی، محمد (۱۳۸۴) «درآمدی به مرگ در اندیشه غرب»، فصلنامه ارغنون، شماره ۲۶ و ۲۷. صفحه ۱-۶۴.
- گولومبوک، سوزان و رابین فی وش (۱۳۸۴) رشد جنسیت، ترجمه مهرناز شهر آرای، تهران: نشر ققنوس.
- گیدنز، آنتونی (۱۳۷۶) جامعه‌شناسی، ترجمه منوچهر صبوری، تهران: نشر نی.
- همیلتون، ملکم (۱۳۸۱) جامعه‌شناسی دین، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: ثالث.
- Aries, Philippe (1962) *Centuries of Childhood: a Social History of Family Life*, New York: VINTAGE BOOKS.
- Dey, L. "Grounded Theory", in *Qualitative Research Practice*, SAGE Publications. 2004. P ۸۰-۹۳.
- Hancock, P and Others (2000) "Medicalized Bodies" in *The Body, Culture and Society an Introduction*, Buckingham: Open University Press, P 12-28.
- Hardie-Bick JP. (2012) "Transcendence, Symbolic Immortality and Evil" *Human Studies: a Journal for Philosophy and the Social Sciences*, vol. 35(3):415-428.

- Inhorn MC. (1996) *Infertility and Patriarchy: The Cultural Politics of Gender and Family Life in Egypt*, Philadelphia: University of Pennsylvania.
- Inhorn MC. and V. B. Frank (2002) "Positioning Gender Identity in Narratives of Infertility: South Indian Women's Lives in Context" in *Infertility Around the Globe* (pp 152-171), Berkley and Los Angeles, California: University of California Press.
- Inhorn MC. And Frank V. B. (2002) "The 'Local' Confronts the 'Global' Infertility Bodies and New Reproductive Technologies in Egypt" in *Infertility Around the Globe* (263-283) Berkley and Los Angeles, California: University of California Press.
- Inhorn, MC. (2008) "Assisted Reproductive Technologies and Culture Change" *Annual Review of Anthropology*. Vol. 37: 177-196
- Kramer Anne-Marie (2011) "Kinship, Affinity and Connectedness: Exploring the Role of Genealogy in Personal Lives" *Sociology*, vol. 45(3): 379-395.
- Karimi, M. and others (2011) "Isolated infertile women under the pressure from fertile Women in Iran" Abstracts of the 27th Annual Meeting of the European Society of Human Reproduction & Embryology, Oxford University Press: 150.
- Lambert, N. M., Stillman, T. F., Hicks, J. A., Kamble, S., Baumeister, R. F., & Fincham, F. D. (2013) "To Belong is to Matter: Sense of Belonging Enhances Meaning in life" *Personality and Social Psychology Bulletin*, 39, 1418-1427.
- Mascia-Lees, F. E. (2011) "MASCULINITIES The Male Reproductive Body" in *A Companion to the Anthropology of the Body and Embodiment* (pp 307-320), Blackwell Publishing.
- Mason, J. (2008) "Tangible Affinities and the Real Life Fascination of Kinship" *Sociology*, vol. 42(1): 29-45.
- May, Vanessa. (2011) "Self, Belonging and Social Change", *Sociology*, 45: 363-378.
- Scott, k. w. (2004) "Relating Categories in Grounded Theory Analysis" *The Qualitative Report*, Vol. 9 Number 1:113-126.
- Smith, Greg. (2006) *Erving Goffman (Key Sociologists)*, London: Routledge.
- Tongeren, V. Paul (1995) "The Paradox of Our Desire for Children" *Ethical Perspectives*, 2 (2): 55-62.
- Weeks, J. (2010) *Sexuality* (3rd ed) (First Published 1986), London and New York. Routledge.
- Wentzell, E. and Marcia Inhorn (2008) "The 'Iranian ART Revolution' Infertility, Assisted Reproductive Technologies, and Third-Party Donation in the Islamic Republic of Iran" *Middle East Women's Study*, Vol. 4, No. 2: 1-28.

کار کودک در کوره‌های جدال هویتی در پارک. رقابت قاعده‌مند در چهارراه. دو نما از کودکی در فضای شهری

میترا اسفاری^۱

تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۲/۲۵، تاریخ تایید: ۱۳۹۴/۶/۲۹

چکیده

مطالعات انسان‌شناختی که به تعریف «فرهنگ کودکی» پرداخته‌اند، با دغدغی استخراج ارزش‌ها، رفتارها، هنجارها و معناسازی‌های مختص دنیای کودکی، به فضاهایی روی آورده‌اند که نمونه‌ای از «جامعه‌ی» بکر کودکان در آن قابل مشاهده و تحلیل باشد. فضای مدرسه، مهدکودک، زمین بازی و ... یا به عبارتی فضاهایی که توسط بزرگسالان برای کودک طراحی و تعریف شده‌اند، میدان‌های غالب این مطالعات هستند. سوالی که مطرح می‌شود این است: آیا در فضای شهری که متعلق به هیچ‌کس نیست، باز هم شاهد شکل‌گیری «فرهنگ کودکی» خواهیم بود؟ در شرایط مهاجرت، فضای محله‌ی میزبان چه جایگاهی در «دنیای کودکی» دارد؟ معناسازی و روابط اجتماعی در دنیای کودکانی که کودک خیابانی نیستند ولی، برای کار، زمان قابل توجهی از روزمره‌شان را در خیابان سپری می‌کنند، چگونه شکل می‌گیرد؟ در پی این سوال‌ها دو پژوهش قوم‌نگارانه: یکی در فضای پارک و دیگری در چهارراه‌انجام گرفت. مشارکت کودک، به عنوان یک کنش‌گر اجتماعی، در بازتعریف و تنظیم محیط فیزیکی - اجتماعی‌اش مهم‌ترین دستاورد این پژوهش‌ها بود. در بخش اول این مقاله خواهیم دید که چگونه با قلمروسازی در فضای پارک، کودک مهاجر در شکل‌گیری هویت شهری و ادغام گروه خانوادگی - قومی خود مشارکت می‌کند. در بخش دوم خواهیم دید که هنگام هادوری، چگونه کودکان با وضع مقررات خاص خود موقعیت پرقابته چهارراه را سامان می‌بخشند.

کلیدواژه‌ها: انسان‌شناسی کودکی، قوم‌نگاری، فرهنگ کودکی، فضای شهری، قلمروسازی.

۱. کارشناس ارشد قوم‌شناسی - کودک در فضای شهری، دانشجوی دکتری قوم‌شناسی، دانشگاه پاریس ۵.
mitra.asfari@hotmail.com

مقدمه

یکی از مهم‌ترین دستاوردهای علوم اجتماعی و انسانی توجه به کودک به عنوان یک کنش‌گر اجتماعی و به کودکی به عنوان دوران تولیدات مفهومی و نمادین است. دیگر به کودک فقط در جایگاه دریافت و ضبط فرهنگ بزرگسالان نگاه نمی‌شود، بلکه کودکی دورانی است، مولد تولیدات فرهنگی که هنگام مطالعه‌ی یک جامعه حائز اهمیت است. مفاهیمی چون «فرهنگ کودکی» از اولین ارائه‌های جامعه‌شناسی بریتانیایی کودک است. این مفهوم، فرای مشارکت بزرگش در دید کودک محور در علوم اجتماعی، برگرفته از داده‌های محدود بدست آمده از فضای مدارس و محیط‌های آموزشی در جامعه‌ی بریتانیا است. درحقیقت فرهنگ کودکی از دل مطالعاتی برمی‌آید که میدان‌های فضاها را مختص به کودک بوده و برای کودک طراحی شده‌اند. سوالی که این مقاله در جهت پاسخ به آن برآمد این بود: آیا در دنیای اجتماعی کودکانی که زمان قابل توجهی از روزمره‌شان را در فضایی مثل خیابان - که برای آنها تعریف نشده است - سپری می‌کنند بازهم شاهد شکل‌گیری فرهنگ کودکی خواهیم بود؟

بخشی از مطالعات اجتماعی مربوط به کودک و فضای شهری در شهرهای بزرگ آمریکای جنوبی انجام شد. جامعه‌شناسانی که به مطالعه‌ی گروه‌ها و باندهای کودکان خیابانی در آمریکای جنوبی پرداختند، اکثراً نگاهی کارکردگرا به این موضوع دارند و تمام رفتارهای کودکان را تحت تاثیر تامین معاش و بقا توضیح می‌دهند. این دیدگاه متاسفانه درک عمیقی از فضای معنایی این کودکان به ما نمی‌دهد. هرچند که تامین معاش یکی از اصلی‌ترین فعالیت‌ها و چالش‌های روزمره‌ی این افراد است، ولی نمی‌تواند توجیهی برای کلیت زندگی اجتماعی آن‌ها باشد. همان‌طور که فرهنگ‌گراها توضیح می‌دهند، زندگی اجتماعی بر پایه‌ی مفهوم‌سازی و پردازش معانی شکل می‌گیرد، درغیر این صورت زندگی اجتماعی انسان هیچ فرقی با زندگی اجتماعی حیوانات نخواهد داشت. از این رو، مطالعاتی که بر روی گروه‌های کودک و نوجوان خیابانی در آمریکای جنوبی انجام شده، به شناخت ما از فرهنگ این افراد کمکی نمی‌کند، هرچند اغلب آن‌ها از قوم‌نگاری مفصلی برخوردارند.

در ادبیات علوم اجتماعی مطالعات مربوط به کودکان و نوجوانان و فرهنگ خیابانی در آمریکای شمالی و اروپا نیز پررنگ است. موضوع این مطالعات، جوانان ساکن حومه‌ی شهرهای بزرگ و اغلب مهاجر هستند. به دلیل گذراندن زمان قابل توجهی در خیابان‌ها، شکل‌گیری گروه و باند و فعالیت‌های متداول مربوط به آن (خفت‌گیری و خلاف، تعاون و اقتصاد، موسیقی، ورزش، سیاست...) از موضوعات اصلی این مطالعات است که پایه‌های آن توسط محققان مکتب شیکاگو تعریف شد. مشاهده و تحلیل زندگی اجتماعی این جوانان کمک بزرگی به شناخت تولیدات